گزیده نثر و نظم ادبیات ارمنی

برگردان فارسی و انگلیسی

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

An Anthology of The Armenian Literature

English and Persian

Translated by:

Edic Baghdasarian

(Ed. Germanic)

Հայ գրականության ընտրանի

Անգլերեն եւ պարսկերեն Թարգմանությունը

Էդիկ Բաղդասարյանի

(Էդ. Գերմանիկ)

: **Տորոնտո - 2014 – Toronto**
Կանադա – Canada

ISBN : 978-1-927860-22-9

WWW.Edic-Baghdasarian.com

گزیده نثر و نظم ادبیات ارمنی

برگردان فارسی و انگلیسی

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

ISBN : 978-1-927860-22-9

تورونتو- کانادا

۱۳۹۳

فهرست

سخن آغاز

«شعر ارمنی، فریاد معنویت قومی است که بی هیچ علت و انگیزه معقول و منطقی سالیان دراز در چنگال نفرت و بغض مردمی شریر دست و پا زده است. قومی که تنها از هزار و ششصد سال پیش با خط امروزین خود کتابت می کرده و ادبیات و فرهنگی غنی داشته است».

"خوشه"- احمد شاملو

«در شعر ارمنی ما زندگی، نبرد، تلاش، آگاهی و آرزومندی های ملت ارمنی را شاهدیم، ملتی که بارها در قتل عام های تاریخی نابود شده، ملتی که واژه عشق و همبستگی را خوب می شناسد، ملتی که با همه ستم هایی که در تاریخ بر او رفته، فرهنگش راه فولکلورش را و خصلت قومیش را از دست نداده است».

"کیهان"

«شعر ارمنی لطیف است و انسانی، «غربت»، «اندوه»، «تنهایی» در شعر ارمنی جای ویژه ای دارد، ستایش طبیعت گاهی بهانه ای است برای شاعر تا از «ناکجا آباد سخن به میان آورد که آرزویش را دارد»، شعر ارمنی تازه پا نیست ریشه ای عمیق دارد و شاعر ارمنی با مردم اطرافش بیگانه نیست، بل در میان آنها بسر می برد، گفته اند که «در وجود ارمنی شاعری خفته است»، و این سخن را ما در صداقت این قوم در می یابیم».

"اطلاعات شماره ۱۳۷۷۵"

«برای ما ایرانیان که با مردم ارمنی زبان هموطن در آمیخته ایم و با زادگاه آنان همبستگی داریم، آشنایی با فرهنگ ارمنیان ضرورت تام دارد، چرا که شناختن فرهنگ و ادب هر ملت شناسایی روح آن ملت است و چنین است که تفاهمی عمیق و نزدیک فراهم می آید».

"زن روز شماره ۲۵۷"-

«ادبیات ارمنی، بارزترین اسناد موجودیت مردمی سرگشته و با احساس است، مردمی که در کشاکش رویدادهای تاریخی به شکلی بودن خود را اثبات می کنند و در هر حال راه و فضای تنفسی آرام را می یابند، در بطن این اسناد، شعر ارمنی بحق مقامی رفیع دارد».

"کیهان"

«شاعر ارمنی، فرزند خلف قومی است که تاریخ زندگیش، کتاب غرور آفرین درد، رنج، فریاد، خروش، خون و مصیبت است، قومی که حوادث زندگی اش خود به تنهایی نمونه ای از حوادث بلاآمیز جهان را در خود دارد».

"روشنفکر شماره ۷۸۷"

«شعر ارمنی سرود پایداری انسانی است در برابر ستمکاری های تاریخ و نشانه ای است از آنچه ملت ها و اقوام را پیوندی جاودانه می بخشد، پراکندگی و جدا ماندگی بیشتر شاعران ارمنی از زادگاه خویش و ستم هایی که در طول تاریخ بر ارمنیان روا داشته شده است، لحنی تلخ و اندوهگین به بیان بیشتر شاعران این قوم داده است».

"زن روز شماره ۲۰۵"

در این کتاب سعی شده است مهمترین چهره های ادبی ارمنی که تا کنون برای فارسی زبانان نا شناس بوده اند و یا آثار آنان به فارسی برگردانده نشده اند معرفی گردند لیکن هستند بسیاری از اندیشمندان و نویسندگان ، شاعران، سخنوران، منتقدان و صاحبان رای و اندیشه که ارائه آنها در این کتاب بدلیل حجم محدود آن میسر نبود. آثار منثور برخی از نویسندگان از جمله رمان های طولانی به دلیل حجم آنان تنها سطوری از آنان ترجمه شده است تا خواننده تا حدی با شیوه نگارش ادبی آنان آشنایی یابد.

نگارنده امیدوار است شاهد ترجمه های جدیدی از آثار نویسندگان ارمنی بویژه ترجمه رمان ها، داستان ها، رمان های کوتاه، نمایشنامه ها، اشعار، نقدهای ادبی، اصول نثر و نظم ادبیات ارمنی و جز اینها باشد.

به امید آن روز.

ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)

اردیبهشت ماه ۱۳۹۳

نگاهی به ادبیات ارمنی

سخن راندن در باره سرچشمه های ادبی ارمنی با توجه به منابع غنی بجا مانده در درازنای تاریخ کاری است دلنشین ونه چندان دشوار. قوم ارمنی و فرهنگ دیرینه اش از سویی بسیاری گشاده دستی ها و از دیگر سو بی مهری های بیشمار از تاریخ به خود دیده است.

قوم ارمنی از همان سپیده دم تاریخ یکی از مردمان پیشرفته دنیای باستان بوده است. اقوام ساکن در فلات ارمنستان از هزاره دوم پیش از میلاد به تشکیل اتحادیه های قومی-حکومتی مبادرت ورزیدند و با تشکیل دولت اورارتو در سده نهم پ.م. استواری هر چه بیشتری یافته در کنار آشور، ایران هخامنشی و دولت سلوکی گذران زندگی کرده در اواخر هزاره نخست پ.م. به همت خاندان آرتاشسیان به یکی از نیرومندترین اقوام آسیای مقدم تبدیل شدند. قوم ارمنی از نظر پیکارگری و سپاهیگری، دانش، شهرسازی، کشاورزی، هنروپیشه وری همواره شهره خاص و عام بوده است.

موقعیت جغرافیایی ارمنستان و قرار داشتن آن بر سر چهارراه بین المللی چهار سوی جهان باعث ایجاد ارتباط و پیوند ارمنیان با مردمان و کشورهای همجوار و دور گردیده است. بویژه در ارتباط با روم و ایران آشنایی بسیار خوبی با فرهنگ آنان داشته به مقتضای زمان با زبان های آرامی، پارسی و یونانی دم خور بوده اند.

در چند سده پیش از میلاد ادبیات ارمنی در سطح بالایی از ترقی قرار داشت. بنا به گواهی منابع ارمنی و خارجی، دیوان های دربار و آرشیوهای معابد از نظر نوشته های تاریخی، تذکره نویسی، علمی، دینی و هنر و اندیشه فلسفی غنی بوده ادبیات شفاهی ارمنی و ادبیات هنری در فراز و نشیبهای تاریخ به درجه عالی خود رسیده اند. امروز با اندوه باید این نکته را یاد نمود که در اثر وقایع ناگوار تاریخی و بویژه پس از استقرار مسیحیت در اثر برخی تندروی ها بسیاری از آثار فرهنگی باستان به باد نیستی سپرده شده تنها نمونه های ناچیزی تا زمان ما باقی مانده است (باروهای تیگرناگرد، بقایای آرتاشاد، در بار و گرمابه و معبد گارنی، برخی آثار کنده کاری و هنرهای کاربردی، تعدادی سکه و غیره). از آثار مهم باقیمانده باید از معبد آردینی (**ardini**) (موساسیر) و مهمتر از آن حدود ۴۰۰ سنگ نبشته بیاینا (**biayna**) یاد کرد که در واقع تاریخ سخن مکتوب در فلات ارمنستان با آنها آغاز می گردد۱، لذا اطلاعات ما در دوران یاد شده اساسا" بر پایه نوشته های نویسندگان ارمنی و خارجی است.

قدیمی ترین نویسنده ارمنی بنا به منابع موجود و آنگونه که موسس خورناتسی۲ (تاریخنگار سده پنجم) یاد کرده است، ورویر۳ فرزند آرتاشس اول بنیانگذار سلسله پادشاهی آرتاشسیان می باشد. خورناتسی او را "مردی دانا و شاعر" می نامد لیکن متاسفانه هیچ نمونه ای از نوشته هایش را ارائه نمی دهد.

پس از ورویر بعنوان نویسنده ارمنی ما با نام آرتاوازد دوم پادشاه ارمنستان(۵۵-۳۴پ.م.) و فرزند تیگران بزرگ بر می خوریم او شاعر، نمایش نامه نویس و تاریخنگار بود و شهرتش تا روم نیز رسیده بود و پلوتارخ(سده دوم م.) در اثر خود از او و کارهایش یاد نموده است. از نویسندگان معابد باید

الیمپیوس تاریخنگار را که مغ پرستشگاه معروف آرامازد در آنی داراناغی بود، نام برد. وی تاریخ مفصل آرتاشس اول را بر اساس آگاهی های فولکلوریک نگاشته که بارداسان(یا باردیصان، بردیصان، ابن دیصان) مولف و شاعر معروف آشوری آن را در سده سوم ادامه داده است.

کتاب تاریخ ماراباس کاتینا یا مسورناتسی۴(اصلا" آشوری) در ادبیات تاریخی ارمنی ارزش بسیار زیادی دارد و یکی از منابع مهم برای موسی خورناتسی بشمار می رود۵. چنانچه مشاهده گردید نویسندگان در زمان باستان بطور عمده از دو قشر بر می خاستند یکی دربار دیگری معابد. لیکن اگر زمینه کاری تنها این چند نام بر ما شناخته شده اند بدین معنی نیست که اندیشمندان دیگری وجود نداشته اند و منبع اصلی مورد استفاده آنان همانا فرهنگ مردمی بود. شیوه اندیشه ادیبان، نویسندگان و شاعران دوران باستان را تنها از چند گواهی نویسندگان دوره های بعدی چون موسس خورناتسی و دیگران می توان در یافت. خود خورناتسی قطعاتی را که در ناحیه گوغتن روان بود برای ما نگاه داشته است که تحت نام سرودهای گوغتن۶ قرار دارند.

قطعات گوغتن برگزیده ای از حماسه سرائی های دوران های گوناگون می باشد. این سرودها با محتوای طبیعی و افسانه ای از اعمال و کردار و زندگی پادشاهان سخن می گویند. اینها در واقع قطعات ادبی با محتوای به هم آمیخته واقعیت ها و افسانه ها می باشند که در نهایت واقعیت هایی را در هسته خود دارند. منبع اصلی خورناتسی ادبیات شفاهی و فولکلور مردمی بود منبعی بس معتبر که تا امروز نیز بسیاری از ارزشهای فرهنگی را سینه به سینه از طریق اندیشه و زبان به دوران حاضر رسانده است.

دوران پیشرفته هلنیسم وسالهای حکومت آرتاشسیان (سده ۳ پ.م. تا سده نخست میلادی) را باید دوران تاریخی مربوط به سرودهای گوغتن دانست و این دورانی بود که پادشاه در راس کشور و دارای امتیازهای نامحدود بود. تمامی سرزمین های خوب و حاصلخیز و نیروهای سپاه در اختیار وی قرار داشتند و خاندان او مهمترین مناصب را صاحب بود تا جایی که پرستش وی امری جبری و طبیعی به نظر می رسید و این امر در تحولات فرهنگی تأثیر بسزایی داشت و یک واقعیت تاریخی نیز در این تأثیر گذاری بسیاری دخیل بود و آن اتحاد کامل ارضی و تشکیل حکومتی نیرومند از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی به همت و کوشش خاندان آرتاشسیان (بویژه آرتاشس اول ۱۸۹-۱۶۰، تیگران بزرگ ۹۵-۵۵ و آرتاوازد دوم ۵۵-۳۴ پ.م.) بود البته این کار از دوران های پیش آغاز گردیده و بدست اینان به ثمر نشسته بود. سردمداران این خاندان خود از پیروان و نمایندگان سرشناس فرهنگ هلنی بودند و طبیعی بود که فرهنگ یونان در زمان آنان در ارمنستان رونق و پیشرفت شایانی داشته باشد.

در دوران یاد شده اندیشه های ملی-دینی آن زمان با رنگ و ظاهر یونانی پیشرفت نمود و فولکلور، هنر و ادبیات مردمی گسترش یافت. شاعران مردمی که به خنیاگری نیز مشغول بودند و به عاشق یا گوسان اشتهار داشتند به ارائه هنر و ادبیات شفاهی پرداختند. و در چنین شرایط تاریخی بود که سرودهای گوغتن پیدایش یافتند.

ناگفته نماند که خورناتسی در مورد افسانه های بسیار قدیمی ارمنی چون افسانه هایک و بل (یا بعل خدای آشور-بابل)، افسانه آرا و شامیرام و غیره مطالبی را به ما رسانده است که دارای اهمیت و ارزش ادبی بسیار بالایی است.

بطور کلی قطعات ادبی که خورناتسی در تاریخ خود ذکر کرده و آنها را از فراموشی نجات داده است به سرودهای گوغتن مشهور هستند. لیکن نباید چنین نتیجه گرفت که این سرودها کلا" در ناحیه گوغتن پدید آمده اند۷ اینها قطعات گوناگونی هستند که از نظر محتوا دارای پیوند های استواری با یکدیگر هستند.

از جمله این سرودها، سرود زایش واهاگن خدای رعد و برق و جنگ می باشد که بسیار معروف است:

آسمان و زمین آشفته بودند،
دریای سرخ نیز آشفته بود
و نی های سرخ گون
در دریا آشفته بودند.
از درون نی ها دودی برمی خاست،
از دهان آنها ناری بلند می شد،
و کودکی زرگون
از قلب آتش می جهید بیرون
موهایش آتشین بودند،
ریشش شعله ور بود.
و دیدگانش چون خورشید بودند۸

قطعاتی دیگر در باره "وارتگس کودک" (خورناتسی، کتاب دوم، فصل ۶۵)، "آرتاشس-ساتنیک-آرتاوازد (خورناتسی، کتاب اول، فصل۳۰) توسط

خورناتسی نگهداری شده است که مطالعه و بررسی دقیق آنها اظهار نظر در باره اندیشه های ادبی دوران باستان را آسان تر می سازد.

پس از اینکه مسروپ ماشتوتس بسال ۴۰۵م. حروف فعلی ارمنی را پدید آورد ادبیات ارمنی وارد مرحله جدیدی شد. کتاب های بیشماری در زمینه های گوناگون نگاشته و یا ترجمه شدند. تاریخنگارانی چون کوریون۹، آگاتانگغوس۱۰، پاوستوس۱۱، موسس خورناتسی۱۲، یغیشه۱۳، غازار پارپتسی۱۴ آثار خود را که عموما" تحت عنوان "تاریخ ارمنیان" قرار داشتند، برشته تحریر در آوردند، یزنیک کوغباتسی۱۵ و داویت آنهاغت۱۶ در زمینه فلسفه کتابهایی نوشتند. ادبیات تاریخنگاری در سده ششم تقریبا" جای خود را به ادبیات مذهبی-فلسفی داد. در سده های ۶-۹م. بعلت نابسامانی های سیاسی و اجتماعی (استقرار مرزبانان غیر ارمنی در ارمنستان، تقسیم کشور میان دو ابر قدرت، تاخت و تاز تازیان) شرایط بسیار نامناسب برای رونق ادبی پدید آمد.

آثار نویسندگانی چون سبئوس۱۷ (سده هفتم)، غوند۱۸ (سده هشتم) در زمینه تاریخ نگاری بود. ادبیات هنری ارمنی، بخصوص غزلسرایی در سده های ۱۰-۱۴م. به درجه والایی از ترقی رسید. شعرای نامداری چون گریگور نارکاتسی۱۹، نرسس شنورهالی۲۰، کستاندین یرزنگاتسی۲۱، فریک۲۲، هوانس تلکورانتسی۲۳ و غیره از چهره های تابناک ادبیات این دوران هستند. "سوگنامه" نارکاتسی۲۴، "سوگنامه یدسیا" نوشته شنورهالی و شعرهای ضد ظلم و ستم فریک بسیار مشهور می باشند و هر یک از شاهکارهای ادبی آن دوران بوده هنوز هم پس از هزار سال ارزش خود را بخوبی حفظ نموده اند.

در شرایطی که فشارهای سیاسی و اقتصادی افزون تر می گشت و تضادهای اجتماعی عمیق تر، شیوه ادبی قصص و حکایات رواج بسیاری پیدا کرد. در حکایات تکبر و حرص و آز ایشخان ها (زمین داران سده های میانه)، روحانی نمایان و خصوصیات منفی توانمندان سخت مورد انتقاد و استهزا قرار می گرفت. مخیتار گوش۲۵ و وارتان ایگکتسی۲۶ (سده ۱۳) پیشروان این سبک بودند. آنان با استفاده از امثال و حکم و روایات مردمی و منابع دیگر از ابناء بشر می خواستند تا با رفتار انسانی و نیز سلوک درست با زیر دستان درجه انسانی خود را والاتر برند.

در سده های بعد شعر ارمنی وارد مراحل جدیدتری شد. اشعار فلسفی، اجتماعی، عاشقانه به کوشش مگردیچ نقاش۲۷ (سده ۱۵) و ناهاپت کوچاک۲۸ (سده ۱۶)، ناقاش هوناتان۲۹ (سده ۱۷)، اشعار پرنبوغ سایات نووا۳۰ (سده ۱۸) شاعری که به زبانهای ارمنی، گرجی و آذری شعر نوشت و محبوب هر سه قوم گردید، رونق و پیشرفت شایان ادبی در خود داشت.

در سده نوزدهم کلاسیسیسم جای خود را به جریانهای جدید ادبی به رومانتیسم و رئالیسم داد. انسان معاصر با جهان اندیشه ها و خوشی ها و نگرانی ها و احساساتش موضوع اصلی ادبیات گردید. در همین سده در ادبیات شیوه قدیمی نگارش، گرابار۳۱، جای خود را به آشخارابار۳۲ نو داد که برای مردم عادی نیزمفهوم بود. سردمداران این جریان ادبی خاچاتور آبوویان۳۳ (۱۸۰۹-۱۸۴۸) و میکائل نالباندیان (۱۸۳۹-۱۸۶۶) و دیگران بودند و راه آنان را راپائل پاتکانیان، رافی، گابریل سوندوکیان، هاکوپ بارونیان، پرچ پروشیان،

هوانس هوانسیان، هوانس تومانیان و آوتیک ایساهاکیان ادامه داده و ادبیات ارمنی را به امروز خود رساندند.

بررسی دقیق شیوه های ادبی ارمنی و نمایندگان سبک های مختلف و بررسی آثار و احوال هر یک خود مقوله ای است که پیشتر در تاریخ سه جلدی ادبیات ارمنی به قلم نگارنده به خوانندگان پیشکش شده است.

پی نوشت ها

۱ -تاریخ ادبیات کهن ارمنی- پروفسور م.م. مکریان.ص ۳۹-۴۰، ایروان، ۱۹۷۶.

۲ -"تاریخ ارمنیان" - موسس خورناتسی.کتاب دوم، فصل۵۳. ترجمه ا.گرمانیک. تهران، ۱۳۶۱.

3- Vruyr.

4- Mar-abas - katina (medsurnatsi).

۵ -تاریخ ارمنستان- ، گروه نویسندگان، ترجمه ا. گرمانیک . جلد اول ص ۱۲۲. تهران، ۱۳۶۰

6- go&tn..

۷ -سرچشمه های شعر ارمنی- نوشته لئون میریجانیان.ص ۸۵ .ایروان،۱۹۷۷.

۸ -تاریخ ارمنستان- گروه نویسندگان. ترجمه ا. گرمانیک. جلد اول ص۱۱۶-۱۱۷. نیز تاریخ خورناتسی کتاب اول فصل ۳۱.

9-koryun.

10-agatangeghos.

11-Pavstos.

12-Movses Khorenatsi.

13-Yeghishe.

14-Ghazar Parpetsi.

15-Yeznik Koghbatsi.

16-Davit Anhaght.

17-Sebeos.

18-Ghevond.

19-Grigor narekatsi.
20-Nerses Shorhali.
21-Kostandin Yerznkatsi.
22-frik.
23-Hovanes Telkurantsi.

۲۴-"سوگنامه نارک"- ترجمه آزاد ماتیان با مقدمه ا.گرمانیک، تهران، ۱۳۶۰.

25- Mekhitar Gosh.26-Vartan Aygek-tsi.
27-Mekertic Naghash. 28-Nahapet Kuchak.
29- Naghash hovnatan.30-Sayat Nova. 31-Grabar.
32-Ashkharabar.33-Khachatur Abovian.
34-Mikael Nalbandian.

زایش واهاگن[1]

ترجمه ا. گرمانیک

"آسمان و زمین آشفته بودند،
دریای سرخ نیز آشفته بود
و نیهای سرخ گون
در دریا آشفته بودند،
از درون نی ها دودی به هوا می رفت،
از دهان آنها ناری بلند می شد
و کودکی زرگون
از قلب آتش می جهید برون.
موهایش آتشین بودند،
ریشش شعله ور بود
و دیدگانش چو خورشید بودند.

---

[1]- واهاگن (**Vahagn**) در دوران بت پرستی بعنوان یک خدا پرستیده می شد. موسی خورنی قطعه ای از آوازهای مردمی- عاشقی را که در مورد واهاگن خوانده می شد نوشته است که تولد وی را تشریح می کند.

شعری از مسروپ ماشتوتس [1]

ترجمه ا. گرمانیک

مرا از تله شکارچیان حفظ کن
و از هر نوع خطری،
نجات ده و ببخشا!

از نوک پیکان دشمنان
و سخن چنیان پنهان،
حفظم کن و ببخشا!

از سر تقصیر گناهانم بگذر،
مرا با نور دانش روشن کن
و ببخشا!

۱- ابداع کننده الفبای ارمنی.

شعری از ساهاک پارتو[1]

ترجمه ا. گرمانیک

ای بزرگ شبح شگفت انگیز
آفریننده زمین و آسمان
امروز دیدیم بالای چلیپا.

با دین سرورمان روی چلیپا
آفتاب خاموش شد،
و پرده در معبد
از بالا تا پایین پاره شد.

خداوند ما ناحق مصلوب شد،
میان دزدان و راهزنان
تا نوشته کهن تحقق یابد
در جرگه گناهکاران قرار گیرد.

۱- جاثلیق ارمنستان در سده پنجم و یار و مشوق مسروپ ماشتوتس مبدع الفبای ارمنی.

داستان آرتاشس و آرتاوازد[1]

ترجمه ا. گرمانیک

به تو می گویم، ای آرتاشس، مرد دلیر
که پیروز شدی برقوم شجاع آلان،
بیا با سخنان من، دختر زیبا چشم آلانها موافقت کن،
و تحویل ده آن نوجوان.
زیرا برای کینه ورزی برازنده نیست که یلان

– [1]حماسه "آرتاشس و آرتاوازد" **(Artashes – Artavazd)** احتمالاً درسده های دوم و اول پیش از میلاد خلق شده سپس با وقایع دوران پادشاهی تیرداد اول غنی تر گردیده است. این حماسه در عین جامعیت منحصر بفرد، در واقع ادامه "تیگران و آژداهاک" است.

وقتی که آرتاشس به سن بلوغ می رسد، سمبات با او وارد ارمنستان شده بر علیه یرواند قیام می کند. در هنگام جنگ **آرگاوان اژدهازاده** (از نسل آژدهاک) از آرتاشس طرفداری می کند و یرواند که همه از وی روی برتافته بودند شکست خورده و کشته می شود. آرتاشس بر تخت شاهی جلوس نموده پایتخت آرتاشاد را بنا می نهد.

آلانها با سپاهی عظیم بقصد چپاولگری به ارمنستان رخنه می کنند. آرتاشس سپاهش را جمع نموده در برابر آنها قرار می گیرد. جنگ آغاز می شود، آلانها قدری عقب می نشینند و در آنسوی رود **کُر** قرار می گیرند. آرتاشس نیز به آنها رسیده در ساحل دیگر رود اتراق می کند. با به اسارت گرفتن فرزند پادشاه آلانها وی را بنزد آرتاشس می آورند و آلانها برای آزادی او درخواست صلح نموده قول می دهند هیچوقت به ارمنستان تعدی نکنند. آرتاشس درخواست آنها را رد می کند. آنگاه خواهر شاهزاده اسیر یعنی **ساتنیک (Satenik)** به ساحل رودخانه آمده و بطرف سپاه آرتاشس بانگ بر می آورد:

پایان دهنده به زندگی اخلاف پهلوانان،
و یا اسیر نموده نگهدارند در ردیف اسرا،
و میان دو قوم شجاع
ایجاد نمایند دشمنی جاودان

و آرتاشس شجاع از کجا باید دهد
هزاران هزار و بیورها بیور
فرزندان یلان برای این باکره
برای شاهدخت آلانها

آرتاشس شاه بر اسب سیاه و زیبا سوار گردید،
و طنابش را از حلقه زرینش در آورد
و چون عقاب تیز پرواز از رودخانه گذشت،
و با انداختن طناب زرگون،
کمر دوشیزه آلان را گرفت،
و کمر لطیف دوشیزه را به درد آورد
و با سرعت به نزد سپاهش برد.

آرتاشس و ساتنیک با هم ازدواج می کنند:
باران طلایی می بارید
در زمان دامادی آرتاشس،

مروارید می بارید،
در زمان عروسی ساتنیک

وقتی که تو رفتی
و تمام کشور را با خود بردی
من روی این خرابه ها
برای که پادشاهی کنم.

اگر تو سوار اسب شده به شکار بروی
از آزاد[۱] بطرف ماسیس
یلان تو را گرفته و ببرند
به آزاد، بسوی ماسیس
آنجا بمانی و روشنایی نبینی.

[1] – رود آزاد در ارمنستان .

گریگور نارکاتسی (درگذشت ۱۰۰۳ م.)

ترجمه ا. گرمانیک

مژده به گلها و درختان
درختان پر شاخ و برگ
که میوه هایی خوشرنگ و خوشمزه شان
چشم را نوازش می دهد.
مژده به وردهای پربرگ
و سرسبز و خوش رایحه
گلهای زیبا چون زر و درخشان چون آفتاب...
و مژده به دسته گلهای سرشار...
مژده به آبهای زمزمه گر
آبهای خندا، روان و غلتان
آبهای خوش نوا و جاودانی.
و مژده به آبهایی که
با روانی خود
ماسه های ریز با
غلتانده به یکدیگر می پیوندند.

"وارتاوار"

ورد گوهر مانند
از گیسوان ستیغ آفتاب
می سوزد.
و در آن بلاها بر روی گیسوان
گل دریایی در تموج بود.
رنگ آن گل
از میان دریای جهان گستر می جوشید.
روی شاخه گلی که به گل رنگ و بو می بخشید
میوه ای همچنان می درخشید
سوسن در دشت برق می زد و
چهره آفتاب پر تلألؤ بود...

مهر و عطوفت و بخشندگی الهی – سوگنامه

....
بر من رحمت آور ای خدای مهربان
بر من رحمت آور ای خدای توانا
و باز تمنا دارم تا بر من رحمت آوری
ای همه نیکی.

نرسس شنورهالی (۱۱۰۲م. زاده شد)

ترجمه ا. گرمانیک

(از منظومه **مرثیه ادسیا**)

لیک ترا بدینجا فرا می خوانم،
ای آنی ، شهر مشرق زمین.
با من هم آوا شو،
غم هایم را تسلی ببخش،
زیرا زمانی تو نیز
عروسی بودی زیبا،
سخت مورد علاقه نزدیکان
و رویا و آرزوی دوردستان ...
واکنون چه سود؟
که نمانده چیزی ، گشته ویران،
و گذشتند همچون رویا،
چون گلهای تابستان.

مخیتار گوش (Mkhitar Gosh) (وفاتش بسال ۱۲۱۳م.)

ترجمه ا. گرمانیک

روحانی و راهزن

روزی راهزنی یک روحانی را گرفته بود و می خواست او را بکشد. ناگهان روحانی از یک نیروی فوق العاده بهره مند شد و بر راهزن چیره گردید و شروع به شکنجه او نمود.

راهزن التماس کنان چنین گفت:

- مگر روحانی نیستی و همیشه می گویی «صلح و آرامش برای همه» و چیزهایی شبیه این.

روحانی اینطور پاسخ داد:

ای تبهکار، برای حفظ امنیت ، صلح و آرامش است که تو، مخل و دشمن صلح را شکنجه می کنم.

درخت انار و انجیر

درخت انار و انجیر خواستند پیمان دوستی ببندند و با خوشی و شیرینی قسم خوردند، ولی درخت انجیر از ترشی انار آزرده شد و پیمان آنان گسست.

مفهوم این داستان این است که عاشق ها باید نخست رفتار و کردار یکدیگر را بیازمایند تا ببینند آیا از همه جهات تشابه دارند؟ و اگر نه عشق آنها به آسانی شکست می خورد.

وارتان آیگکتسی (سده های ۱۳-۱۲ م.)

ترجمه ا. گرمانیک

شیر و روباه

شیری توله ای به دنیا آورد، جانوران گرد آمدند تا بچه شیر را ببینند و شادی کنند. روباه آمد و به هنگام جشن در میان جمعیت با صدایی بلند بر شیر خرده گرفت و بی احترامی نمود که :"این است قدرت تو که تنها یک فرزند به دنیا می آوری و نه بیشتر." شیر با وقار تمام پاسخ داد : "آری من یک فرزند به دنیا می آورم آن هم یک شیر و نه چون تو، روباه. "

کلیسا و آسیاب

کلیسا به قداست خود افتخار کرد و گفت : "منم عبادتگاه پروردگار، کشیشان و مردم برای دعا و نیایش خداوند به سوی من می آیند و پروردگار به آنان رحمت نموده گناهان آنان را می بخشاید. " در آن موقع آسیاب به کلیسا گفت که : "هر چه تو می گویی به حق است و درست،

اما نمک نشناس مباش زیرا که من شبانه روز کار می کنم و دست رنجم را آنچه که هست کشیشان و مردم می خورند و سپس به سوی تو آمده و به دعا و نیایش پروردگار می پردازند. "

گاو و اسب

اسب و گاو با یکدیگر صحبت می کردند. گاو گفت:

- تو کیستی و به چه کار می آیی؟

اسب پاسخ گفت:

- من اسبم و پادشاهان و اشراف و برزگران مرا با زر و سیم می آرایند و سوار می شوند.

گاو پاسخ داد:

-من تمام نعمات دنیا هستم، زیرا من تلاش می کنم، زحمت می کشم و خسته می شوم و تولید می کنم و تو و پادشاهت می خورید. و تمام مردم نتیجه دسترنجم را می خورند و اگر ثمره ای به بار نیاورم تو و پادشاهت در دم می میرید. پس ناشکر مباش.

شعری از ناهاپت کوچاک (Nahapet Kuchak)

ترجمه ا. گرمانیک

خوشا به حال آن کس که
یارش را برمی گیرفت و می گریخت،
و هنگام عبور از پل
آب بالا می آمد و پل را می برد.
برفی می آمد،
و رد پاها ناپدید می شد،
و او را به باغچه ای می برد،
و بوسه بر لبانش می نهاد.

شعری از سایات نوا (۱۷۹۵-۱۷۱۲)

ترجمه ا. گرمانیک

از دنیا بیزارم
از دنیا بیزارم، دیگر دهانم مزه ای ندارد، نه!
گل قلبم پژمرده است، نه!
هر کس درد خود دارد، و همدمی نیست، نه!
همه ما غمگین هستیم، دل خوشی حتی نیست. نه.

غوند آلیشان (Ghevond Alishan) (زاده ۱۸۲۰م.)

ترجمه ا. گرمانیک

هرازدان، رودخانه میهنم
هرازدان، آب شیرین من
اکنون در خاک غریبان گذارده
به دیار غربت پا نهاده
ای هرازدان، ای آب میهن
ای افسوس، در خفا می گریی

میکایل نالباندیان (۱۸۶۶-۱۸۲۹)

ترجمه ا. گرمانیک

آزادی
ایزد آزاد از آن روز
که خواست بدمد نفسی،
به کالبد خاکیم
حیات و وجود بخشد،
من کودکی بی زبان
دست خود را دراز کردم

و با بازوان ناتوانم
آزادی را در آغوش کشیدم.

تا شامگاهان، بی تاب،
در گهواره خزیده،
می زیستم ناآرام،
می گسستم خواب مادرم
از او مدام می خواستم
دستانم را برهاند.
از آن روز من پیمان بستم
آزادی را دوست بدارم.

آنگاه که بندهای الکن زبانم
آزاد شد و باز شد
و پدر و مادر عزیزم
مسرور و شادمان شدند
نخست سخنی که گفتم
نه پدر بود، نه مادر و نه چیزی دیگر
از زبان کودکانه ام
جهید بیرون کلمه آزادی.

راپایل پاتکانیان (۱۸۹۲-۱۸۳۰)

ترجمه ا. گرمانیک

برای نسل جدید

مادری در درد زایمان
به دنیا آورد فرزندی
پدر باید بدهد به وی
دسته ای تیز و بّران.

آنگاه که بچه بزرگ شد
بجای اسباب بازی
پدر باید بدهد به وی
تفنگی خوب و مرگ بار.

و روزگار مدرسه
فرا رسد بهر پسر
نخست یاد گیرد شمشیربازی
آنگاه فرا گیرد کتاب و سازی.

چه خوب است خواندن-نوشتن

لیک زمان آزمایش
نیک بپرسید از آن
آیا می داند خون ریختن؟

تنها راه نجات است این،
بهر بیچاره ارمنستان
انسان آزاد و سرافراز
گدایی نکند او هرگز.

سمبات شاه عزیز (۱۹۰۷-۱۸۴۱)

ترجمه ا. گرمانیک

رویا

نغمه ای دلنواز شنیدم
گویی مادرم بود
پرتویی از شادی درخشیدن گرفت
آه، افسوس که رویا بود.

در آنجا از چشمه ساران
گویی دُرّ و مروارید می بارید
پاک و روشن چون بلور

رویایی دیدنی و رویایی.

و نغمه غم انگیز مادرانه
روزهای کودکی ام را یادآور شد
بوسه های مادرم را احساس کردم
آه افسوس که رویا بود.

مرا در سینه آرزوهایش جای داد،
چشمان گریانم را پاک کرد،
لیک اشکهایم روان بود و روان،
آه، چرا، چرا رویا بود؟

آخرین وداع

سوار بر اسب شدم
و راهی مسکو،
حتی اشکهای مادر ندیدم
تند و تیز تاختم.

به گرامی مادرم گفتم،
که باید اشکهایش را پاک کند؟
گفت: در انتظارت خواهم ماند

تا پیش من باز گردی.
لیک روزها و سالیان دراز
می آیند و سپری می شوند.
اشکهای مادرم دریا شدند و
یک روز خوش ندیدند.

مگردیچ بشیکتاشلیان (۱۸۶۸-۱۸۲۸)

ترجمه ا. گرمانیک

***

ظلمت شب، همچون قلبم،
امواج سیاه در کف آب،
دریای وان، در شبه دریا
مملو از آرزو و غم و درد.

***

دردهای کهنه ام، وقت آن است
که برمزاری در گورستان فرود آیم،
سربلندی ارمن را شاهد گردم
آنگاه امواج وان بر من سوگوار گردند.

پتروس دوریان (۱۸۷۲-۱۸۵۲)

ترجمه ا. گرمانیک

چه می گویند

بمن می گویند- «چرا خاموشی».-
«آه، مگر سپیده دمی که شعله می کشد
حرفی و کلمه ای دارد!
سپیده دمی که همچون من بیکرانست.»

بمن می گویند.- «همیشه غمگینی.»
چسان نباشم، که روشنان فلکی
یک یک فرو افتادند...
اما سپیده از دلم هرگز نرفت.

بمن می گویند.- «آتشین نیستی
و بسان دریاچه مرده ای،
رخساره است پژمرده است و نگاهت خسته».-
آه، ای کف های من، من کف دریای خود هستم
من بخود می گویم.- «لحظه ات فرا رسیده است
بآغوش سیاه مادر دیگرت جای گیر

تا در آن آغوش
گلهای سرخ را شور و شعف
و پرواز ستارگان بازیابی.»

غازاروس آقایان (۱۹۱۱-۱۸۴۰م.)

ترجمه ا. گرمانیک

برای آینده

در میان ما زبانزدی هست که «آنکه درخت گردو می کارد، میوه آن را نمی خورد»، زیرا به ثمر نشستن آن سالها طول می کشد.

عمو کاسی عادت داشت هر سال درخت گردو بکارد و تعداد زیادی نهال داشت و همین نهال ها را در حاشیه باغها می کاشت.

کاراپت همسایه عمو کاسی که جوانی کوته بین و کاهل بود به پیرمرد می خندید و می گفت:

-ای پیرمرد، چرا زجر می کشی، یک پایت لب گور است، تو که میوه آن را نخواهی خورد، پس برای چه کسی این درختها را می کاری؟

عمو کاسی در جواب گفت:

-ای کاراپت، برای تو می کارم، برای تو و امثال تو تا از میوه های آن بخورید و برایم طلب آمرزش کنید.

هاکوپ پارونیان (۱۸۹۱-۱۸۴۱)

ترجمه ا. گرمانیک

نمونه هایی از آثارهاکوپ پارونیان

* * *

سردبیر رونامه توقیف شده «لراگیر» (خبر نامه) امروز نزد مدیر اداره مطبوعات رفته بود تا در خواست ادامه چاپ نشریه را تقدیم کنند اما مدیر اداره برای انجام نماز در دفترش نبود.

* * *

تعداد پزشکان در پایتخت روز به روز افزون تر می شود، بطوری که امروزه برای هر نفر دو پزشک وجود دارد.

بحق باید گفت که بسیاری تهیدستان بدون پزشک می میرند. اما پزشکان زیادی هم هستند که بدون مریض می میرند.

* * *

امروزه می بینیم که غذاها تاثیر عمیقی روی اندیشه های افراد دارد. من شخصی را می شناسم که یک سال پیش زندگی خود را با صرف نان و پنیر می گذراند و هر روز در باره مسایل و مشکلات ملی صحبت می کرد، اما اکنون که گوشت گاو می خورد افرادی را که در باره مسایل ملی صحبت می کنند مسخره می کند.

موراتسان (۱۸۵۴-۱۹۰۸)

ترجمه ا. گرمانیک

قطعه ای از رمان «کلاغ نوح»

یکی از بامدادان زیبای ماه اوت بود، من و دوستم مطابق قرار قبلی سوار بر اسب از شهر خارج شدیم تا در روستاهای قریه پدری گردش کنیم و چند خرابه را شخصا ببینم.

ما به آن گروه از تازه واردها تعلق داشتیم که «به خانه باز می گشتند» و برای تامین نان خانواده مجبور بودند سالیان دراز در شهرهای بزرگ زندگی کنند، هوای آلوده آن را تنفس کنند، بیشتر از گرد و خاک تغذیه کنند تا از غذا و خوراکی ها و همیشه در حسرت نعماتی هستند که در طبیعت نشینیان از آنها بهره مندند بدون آنکه قدر و ارزش آن را بدانند.

پس اینها چیستند، هوای پاکیزه، سبزی دشتها، جوی آب، نسیم خنک جنگل... آیا می توان برای آنها دلتنگ شد؟. روستایی کوه نشین که واژه «نیاز» را به مفهوم مادی آن درک می کند، بی گمان به خنده می افتند، اگر بداند که محرومیت ما شامل همین چیز های پیش پا افتاده و فراهم کننده نیازهای اوست.

اما آن که سالیان دراز در شهرهای بزرگ زندگی کرده، همیشه از همان کوچه های تنگ و باریک رفت و آمد کرده، در همان محیط آلوده گذران کرده در دفتر کار محروم از نور خورشید و هوای تازه کار کرده و تنها با کتابچه های خشک و خالی حسابداری همدم او بود. که تنها با پول و حساب کتاب مربوطند، و دل و قلب ایشان و بهتر بگویم روح و روانش با آنها همساز

نیست، مغز انسان را تباه می شود روحیه تلاشگری می میرد و تحقیر می شود... همواره دلش برای چیزهایی تنگ می شد که برای فرزندان طبیعت بی ارزشند، چیزهایی حول دشت و مرغزار ، مزرعه و جویبار، جنگل و سایه دلنشین آن...

هوانس هوانیسیان (۱۹۲۹-۱۸۶۴)

ترجمه ا. گرمانیک

ویرانه

چون داستانی قدیمی و کهن
یا چون رویای پاک کودکانه
در اندیشه ام پدیدار می شود
نگاره با شکوه ویرانه های قدیم.
بقایای هنر های زیبا در این جا
یادگار شکوهمند قصر های قدیم
گواهان میثاق مقدس
و ردپای غم انگیز تاریخ پر افتخار...

آه ، همه زندگی ما چنین گذشت
در برابر پوز خند طبیعت قهار
زیبایی و خوشی ها همه
قربانی ویرانی و فراموشی،
چون شباب فریبنده جوانی
چون خروش خون نو جوان

خنده فریبنده برگریزان
همه و همه ناپدید گردد فردای شامگاهان

آلکساندر زادوریان (۱۹۱۷-۱۸۶۵)

ترجمه ا. گرمانیک

دعای یک نویسنده

خدایا، از تو شکوه و جلال نمی خواهم
نطقها و مجالس یادبود، تجلیل و تلگرافها را، نیز.
و تشییع با شکوه، و محبوبیت پس از مرگ را
تمامی آنها را، مام وطنم بمن خواهد داد.

خدایا، تنها یک چیز را از تو می خواهم
(و این را هیچگاه ملتم به من نخواهد بخشید)
تکه ای نان، یا هنری را
که بتوانم با هوا زندگی کنم...

راه رستگاری

برای رستگاری، راه آسانی هست.
بسیارند که در این راه ایستاده اند.

آنان با دست راست، دنیا را خراب می کنند.
و با دست چپ، در نمازگاه، شمع می افروزند.

صدای ناقوس

زندانم مرطوبست و ملال آور،
تاریک همچون گورستان،
نه برقی از روز می بینم،
نه آوای زنده ای می شنویم
تنها از دور، صدای دل انگیز ناقوس خانه خدا،
بگوش می رسد
ای صلای کاذب عدالت
تو برای من هرگز بصدا در نخواهی آمد.

هوانس تومانیان (۱۹۲۳-۱۸۶۹)

ترجمه ا. گرمانیک

دروغگو

یکی بود یکی نبود پادشاهی بود.
این پادشاه در کشورش اعلام می کند که:
«هرکسی چنان دروغی بگوید که من بگویم دروغ است، نیمی از پادشاهیم را به او خواهم بخشید.»

چوپانی می آید و می گوید:

-پادشاه سلامت باشد، پدر من چماقی داشت که وقتی از اینجا دراز می کرد ستارگان را در آسمان به هم می زد.

پادشاه جواب داد، ممکن است، پدر من هم چپقی داست که یک سرش را در دهان می گذاشت و سر دیگر را دراز کرده و در خورشید روشن می کرد.

دروغگو در حالیکه سرش را می خارید بیرون می رود.

اکنون خیاطی می آید و می گوید:

-ببخشید، ای پادشاه، من باید زودتر می آمد، دیر شد، دیروز باران زیادی آمد، برقها ترکیدند و آسمان پاره شد و برای وصله زدن رفته بودم.
پادشاه می گوید:

-آها- کار خوبی کردی، ولی خوب وصله نزده بودی امروز صبح هم کمی باران آمد.

این یکی هم بیرون رفت.

یکی روستایی فقیر کیسه گندم بر دوش داخل می شود.

پادشاه می پرسد، ای مرد تو چه می خواهی؟

- تو یک کیسه زر به من بدهکاری آمده ام بگیرم.
- پادشاه متعجب می شود- یک کیسه زر، تو دروغ می گویی، من به تو طلایی بدهکار نیستم.
- -خوب اگر دروغ می گویم نیمی از پادشاهیت را به من بده.
- -نه نه! راست می گویی، پادشاه حرفش را تغییر می دهد.

- -خوب راست می گویم، پس یک کیسه طلایم را بده.

حسرت

ملکه قلبم
دلم تنگ شده است
آه چه می شد
ناگاه ظاهر می شدی
ولو اینکه فورا"
و دگر بار ناپیدا،
همچون رویائی
شبانه و کوتاه
و من تنها می دیدم
پیکرت را دوباره
تنها می گفتم، می گفتم
نغمه این دل تنگم را.

خروس شکست ناپذیر

یکی بود یکی نبود، خروسی بود
این خروس هنگام دانه برداشتن یک قطعه طلا پیدا کرد.
بالای بام می رود و بانگ می زند:

-قوقولی قو، پول پیدا کردم...

پادشاه می شنود و به وزیر و ناظر خود فرمان می دهد بروند و پول را بگیرند.

وزیر و ناظر می روند و پول را می گیرند و می آیند.

خروس بانگ برآورد:

- قوقولی قو، پادشاه با کمک من زندگی می کند...

پادشاه طلا را به وزیر و ناظر خود می دهد و می گوید:

-ببرید پس بدهید، وگرنه آن احمق ما را در سراسر دنیا رسوا می کند...

وزیر و ناظر طلا را می برند و پس می دهند.

خروس باز هم بالای بام می رود:

-قوقولی قو، پادشاه از من ترسید...

پادشاه عصبانی می شود و به وزیر و ناظر خود فرمان می دهد:

-بروید آن پدر سوخته را بگیرید، سرش را ببرید، بپزید و بیاورید بخورم و از دستش خلاص شوم.

وزیر و ناظر می روند و خروس را می گیرند تا ببرند. هنگام بردن فریاد می زند:

-قوقولی قو، پادشاه مرابه مهمانی دعوت کرده...

میبرند و او را می کشند و در دیگ می گذارند تا بپزند، باز هم بانگ بر می آورد:

-قوقولی قو، پادشاه مرا به حمام داغ فرستاده...

خروس را می پزند و جلوی پادشاه می گذارند، باز هم فریاد می زند:

-با پادشاه سر سفره نشسته ام، قوقولی قو...

پادشاه بی درنگ خروس را بر می دارد و قورت می دهد. هنگامی که از گلویش پایین می رفت بانگ می زند:

- از کوچه های تنگ و باریک می گذرم، قوقولی قو...

پادشاه که دید وقتی آن را بلعیده اما صدایش قطع نمی شود به وزیر و ناظر فرمان می دهد شمشیرهایشان را آماده نگه دارند تا اگر باز هم صدایش در آمد، ضربه بزنند.

وزیر و ناظر شمشیر به دست یکی این سو دیگری آن سو آماده می ایستند.

خروس که به شکم پادشاه رسیده بود فریاد می زند:

- در جهان روشنایی بود، به جای تاریک افتاده ام، قوقولی قو...

- بزنید...! پادشاه فرمان می دهد.

وزیر و ناظر با شمشیر ضربه می زنند و شکم پادشاه را پاره می کنند. خروس بیرون می جهد و پا به فرار می گذارد و لب بام می ایستد و بانگ بر می آورد.

-قوقولی قو...

آوتیک ایساهاکیان (۱۹۵۵-۱۸۷۵)

به مادرم

آوتیک ایساهاکیان (۱۹۵۷-۱۸۷۵)
ترجمه دکتر هراند غوکاسیان و
ا. گرمانیک ۱۹۸۴ و ۱۹۹۳

از وطنم دور شده ام،
و از مادر عزیزم جدا
غریب و بینوایم، بی خانه ام
غمگین و افسرده ام، بی خوابم.

ای مرغان رنگین که از کوهساران می آیید
راستی را، مادرم را دیده اید؟
ای نسیم هایی که از دریاها می وزید
راستی را، خبری آورده اید؟
مرغ و نسیم به نزدم آمدند
بی صدا از کنارم گذشتند
قلب تشنه ام، قلب آرزومندم را
بی سخن و آوا دیدند و گذشتند.

آه، به دیدار تو و زبان شیرینت،

دلم تنگ شده است، ای مادر عزیزم،
ای کاش، ای کاش، در خواب بودم،
پیش تو پر می گشودم، ای مادر عزیزم.

آنگاه که در شب آرام در خواب نازی
روحت را در آغوش گیرم و بوسه زنم
با اشتیاقی آتشین، قلبت را بر گیرم.
گریه کنم، خنده کنم، ای مادر عزیزم.

***

قلب مادر

آوتیک ایساهاکیان(۱۹۵۷-۱۸۷۵)
۱۵ مارس ۱۹۱۹ ژنو
ترجمه ا. گرمانیک ۱۹۸۴ تهران

حدیثی است دیرین
که پسری
تنها فرزند مادر
دوست می داشت دختری
دختر گفت: تو دیگر
دوست نداری مرا

گر نه برو
برو بیاور قلب مادرت را

آن پسر سرگردان و حیران
گام برداشت
گریست و گریست
نزد آن دختر شد.
آنگاه که دید او را بر آشفت:
دیگر نیایی
نیایی نزدم، گفت،
تا قلبش را نیاوری.
پسر رفت و شکار کرد،
آهویی از کوهساران
قلبش در کشید،
آورد داد به آن دختر،
او که دید برآشفت:
از چششم دور شو!
تا نیاوری
صمیمی قلب مادرت را.
پسر رفت و مادر بکشت
آنگاه که شتابان می دوید،

و قلب مادر در دست،
پایش لغزید و بزیر افتاد.
قلب مادر نغمه ای غمناک برآورد.
گریان:
"ای پسرک بیچاره ام،
هیچ جایت درد نکرد...؟"

***

میساک متزارنتس (۱۹۰۸-۱۸۸۶)

ترجمه ا. گرمانیک

لحظه

زمزمه خفیفی بگوش می رسد و آنگاه بوی مشک
و کتاب از دستم، به آرامی می افتد
آن ماهروی رویاهای من است که می گذرد
و دریاچه روحم را به ملایمت متلاطم می کند
و موجی بال گشوده می شتابد
تا شنزار کرانه زرین آرزویم را
در آغوش گیرد

در برابرم، شیرینی نگاه شکوفانش را
و زیابیی گذرا و غرورآمیز او را می بینم
بر گذرگاه گامهایش گل می شکفد
جایی که قلب منزوی و تنهای من
همچون شعله ای در غروبگاهان سرگردان می گردد
و ناپدید می شود

یغیشه چارنتس (۱۹۳۷-۱۸۹۷)

در ستایش میهن

ترجمه: آبیک، تنظیم ا. گرمانیک

من واژه آفتاب مزه وطنم را می پرستم،
دیرین نغمه های پرسوز و جانگداز را می پرستم.
لعل گون گلهای آتشین و گلهای پررایحه،
دل انگیز رقص پرناز دختران نائیری را می پرستم.

نیلگون آسمان را، چشمه ساران را، دریاچه پرنور،
آتشین آفتاب را و غریو پرخروش زمستانی،
دیوارهای تار کلبه های غرق در ظلمت را،
و سنگ بناهای شهرهای کهن سال را می پرستم.

کی توان از یاد برد نغمه های دیرین ما؟

کی توان از یاد برد آن کتب، همچون دعا؟
تو ای گزمه بتاز بر من، خونم بریز، جانم ستان،
برآنم گر چه خونریزم- وطنم را می پرستم.

در قلب آرزومندم دگر رویا مجوی هرگز،
ادیبی چون کوچاک، نارک کی آمد در این دنیا،
آرارت گنبد زیبا که بی همتاست در این عالم،
جاودان قله دنیا- آرارات را می پرستم.

غزلی برای مادرم

یغیشه چارنتس
ترجمه ا. گرمانیک
۱۹۹۳/۰۷/۱۲

رخسار پیرت را به یاد دارم ای مادر عزیزم
چین و چروک های نورانی ات، ای مادر عزیزم.

اکنون بر در خانه نشسته ای و درخت توت تنومند،
سایه بر رخسارت افکنده ، ای مادر عزیزم.

خموش و غمناک نشسته، روزهای قدیم را بیاد می آوری،
که آمده اند و شده اند، ای مادر عزیزم.

من فرزندت را بیاد دارم که از دیر باز دور شده است،
به کجا رفته؟ نمی دانم، ای مادر عزیزم.

اکنون کجاست، و اینکه زنده یا مرده؟
و کدامین درها را زده، ای مادر عزیزم.
آنگاه که خسته و کوفته و فریب خورده از معشوق،
در آغوش که گریسته است؟ ای مادر عزیزم.

غم انگیز می اندیشی و درخت توت،
دردهای بی پایانت را قطاره می کند ای مادر عزیزم.

قطره های غمناک اشکهایت فرو می ریزند یکایک،
روی دستان پیرت، ای مادر عزیزم.

آرازی (۱۹۶۴-۱۸۷۸)

آفتاب

ترجمه ادیک گرمانیک

می شنوید؟.... کمی صبر کنید، من تمام داستان را برایتان تعریف می کنم....

می روید؟.... خوب من برای گلها و علف ها تعریف می کنم.

لاله های زیبا، خوب گوش فرا دهید به داستان آفتاب....

دخترم بیمار بود....

می دانید؟ او هم گلی چون شماست، با چهره درخشان و موهایی مجعد.

دخترم بیمار بود....

پزشک آمد، وارد خانه مان شد. غمگین بود، چرا؟....

آها! بیاد دارم که او از طبقات پایین خوشش نمی آمد....

او آمد پایین، به دخترم نگریست، به دیوارهای اتاق نگاه کرد.

گفت: نمناک است، باید خانه را عوض کنید، باید اتاقی آفتاب رو پیدا کنید.

سپس پرسید: چند بچه دارید؟

- سه تا بودند، دو تا مردند، این یکی مانده... دخترم را نجات دهید، او روح و جان خانه ماست.

او نسخه ای نوشت و با چهره ای عمگین بیرون رفت.

-پدر، دکتر چه نوشت؟

-آفتاب نوشت، عزیزم، آفتاب نوشت، تا بر تو بدرخشد و ترا از درد نجات دهد....

و آن روز در پی یافتن آفتاب بیرون رفتم. خیلی دور دورها رفتم و در لب مرز شهر خانه ای رو به آفتاب یافتم.

-لاله های زیبا، فرزندن آفتاب، بهتر نبود تا دختر مو طلایی ام را نزد شما می آوردم؟

- شما با او همدم می شدید، سبز و سرخ....

اما، می دانم که به او نان نمیدادید.... شما از ژاله های بامدادی تغذیه می کنید...

گوش دهید، سخنم را هنوز تمام نکردم....

.... بامداد روز بعد باید دخترم را به خانه آفتاب می بردم، اما وقتی که هوا روشن شد، او مرا صد زد، دستم را گرفت و چشمانش را بست....

بعد، مردم آمدند و او را بردند....

و آنگاه که دختر موطلاییم از ما جدا شد، همه ما از اشک ریختن سوختیم، و من بیمار آفتاب شدم.

من می رفتم و کنار قبر کوچک می گشتم و منتظر آفتاب می ماندم.

و همیشه دخترم را می دیدم که آفتاب را در بغل گرفته و موهایش را روی آن پهن کرده بود.

اما زمانی که درباره آفتاب سخن می گفتم، همسر و مادرم باور نمی کردند، آنان فکر می کردند دیوانه شده ام و با چشمان سوخته و خشک سوگواری می کنم.

و یک روز هم خطاب به آفتاب گفتم:

- ای آفتاب قدار، از تو شکایتی بزرگ دارم.... چرا حتی یک پرتو خود را برای دخترم دریغ کردی، چرا او را کشتی و بردی...

او غمگین شد و تاریک.... و گفت:

- برو به دنیا بگو، طبقه بالا اشعه آفتاب را دزدید و سایه بر طبقه پایین انداخت و آن دختر زرین مو را کشت.

واهرام آرازی

آلگوریا

ترجمه ادیک گرمانیک

درخت هلو پر میوه
پرشاخ و برگ و ثروتمند
کمر خم کرده
در مسیر سنگلاخ.
اما چنار بی ثمر
شاکی است از دشت.

رباعی

هر نامی که داشته باشی، نام شما انسان می ماند،
در یاد شاعر ، زیوری درخشان می ماند
در میان خش و خاشاک و بو ته
در میان باغستان گل سرخی سبز می ماند.

خنکو آپر(Khenko Aper) (۱۸۷۰-۱۹۳۵)

بابای پیر و شلغم

ترجمه ادیک گرمانیک

روزی از روزها
بابای پیر
همان دم در
شلغمی کاشت.

شلغم رشد کرد،
رشد کرد، بزرگ شد.

بابای پیر گرفت
کشید و کشید.
اما شلغم
از خاک در نیامد.
رفت و ننه پیر را
صدا زد.
ننه پیر از بابا
بابا هم از شلغم
گرفتند و کشیدند

کشیدند و کشیدند
باز هم... شلغم
از خاک در نیامد.

ننه پیر رفت و
نوه را صدا زد.
نوه از ننه
ننه از بابا
بابا از شلغم
گرفتند و کشیدند
کشیدند و کشیدند
باز هم آن شلغم
از خاک در نیامد.

سگ کوچولو را
نوه صدا زد.
سگ از نوه
نوه از ننه
ننه از بابا
بابا از شلغم
گرفتند و کشیدند

کشیدند و کشیدند
باز هم... شلغم
از خاک در نیامد.

سگ کوچولو رفت و
گربه را صدا زد.
گربه از سگ
سگ از نوه
نوه از ننه
ننه از بابا
بابا از شلغم
گرفتند و کشیدند
کشیدند و کشیدند،
باز هم آن شلغم
از خاک در نیامد.

گربه رفت و
آقا موشه را صدا زد.
موش از گربه
گربه از سگ
سگ از نوه

نوه از ننه

ننه از بابا

بابا از شلغم

همینکه گرفتند

کشیدند و کشیدند،

شلغم از خاک

در آمد!

روباه و انگور

اثر آتابک خنگویان

ترجمه ا. گرمانیک

«دهان روباه به انگور نمی رسید می گفت نارس است».

(زبانزد قدیمی)

روباه گرسنه...

وارد باغ شد...

دید انگور،

آخ... چون آفتاب،

خوشه یاقوت از بالا آویزان،

آه که چطور می خورد!

چشمش می دید

دهانش نمی رسید.

این سو می جست
آن سو می جست
زیر این تاک، نزد آن یکی
آخرش هم پر حسرت
خیلی ناراحت،
پا شد و رفت
از باغ بیرون
با خود می گفت
-در یک کلام
ظاهرش خوب است
اما نارس و سبز است
خوردنی نیست
دندان بزنی
مریض می شوی.

واهان توتونتس(Vahan Totovents) (۱۸۹۴-۱۹۳۷)

سطوری از آثار واهان توتونتس

ترجمه ادیک گرمانیک

***

من این زندگی را با همه چیزهایش دوست داشتم، تنفر داشتم، سرود خواندم و مست شدم.

در تاریکی شاد شدم، در برابر غم و اندوه قد علم کردم.

با هر گونه انسانی روبرو شدم، با همه دوست شدم و در روح و جانشان نسوخ کردم.

من روی سنگها زانو زدم، خدا را دعا کردم و فحشش دادم.

من به سخن جهان گوش فرا دادم و کارش را هم دیدم.

اکنون آماده مرگم.

من آماده ام برای یک زندگی دیگر، باز هم با همان کمال و جمال، آنگونه که در این زندگی داشتم.

نه گلی با خود می برم و نه پند و اندرز این آفتاب ها.

برهنه و دست خالی می روم، تا در آنجا دگربار بسازم و خلق کنم.

من تنها برای این جهان زیستم.

همه چیز را می گذارم اینجا.

وسپر(Vesper) (۱۸۹۳-۱۹۷۷)

حسرت

ترجمه ادیک گرمانیک

در حسرت تو هستم بی نهایت،
ای درخت بادام من،
و گویی همچون برف
برگ های تو اکنون
فرو می ریزند با هزار ناز
روی موهایم،
روی پلک هایم،
و روی شانه های نازکم....
و من چون کودکی پریشان
همبازی جوی آب، شاد و سرخوش
در دشتهای سبز افتاده ام،
مادر بزرگ مهربان
مرا می خواند با دستش.
-ای کودکم بیا خانه
ای نور دلم....
لیک در آسمان آبی
کبوتران دسته دسته در پروازند،

هم رنگین کمان هم رویا....
آنها می ریزند بر روی سرم،
پرهای نرم و باریک،
و من کودکی بی غم و درد،
خواب می بینم بهاران....

آکسل باگونتس(Aksel Bakunts)(۱۹۳۲-۱۸۹۹)

متنازور (تخلیص)

اثر آکسل باکونتس
ترجمه ادیک گرمانیک

تنها کوره راه منتهی به متنازور در اثر اولین برف بسته می شود وتا فصل بهار هیچ کس نمی تواند پا به جنگل بگذارد. لیکن در متنازور هنوز جنگل های بکری وجود دارند که پای هیچ کس به آن ها نرسیده است. درختان به زمین می افتند ، می پوسندو جای افتادگان درختان نو سبز می شوند ، خرس ها دور آنها می رقصند و مانند چوپان سوت می کشند، گرگ ها زوزه می کشند و پوزه شان را به سوی ماه می گیرند ، گراز ها زمین سیاه را با دندانهای خود می کنند و چوب پوسیده کاج جمع می کنند.

متنازور دنیای خاص خود را دارد ، اگر بگوییم بکر و وحشی ، کم گفته ایم. به نظر می رسد که گوشه گم شده ای از زمانی است مه هنوز انسان خلق نشده بود...

اکنون نیز مارمولک های سبزپوش در متنازور هستند که روی انسان ندیده اند و ترسی از او ندارند. زیر آفتاب ، روی صخره ها دراز می کشند. ساعت ها می توان به آنها خیره شد و ضربان پوست شکم را نظاره کرد... مامولک ها در متنازور از انسان نمی پرهیزند.

کوه های متنازور رفیع و بلندند و به همین علت تنها چند ساعت از روز جنگل های متنازور روی آفتاب را می بینند...

شامگاهان ساکنان متنازور مشغول شکار می شوند. خرس به خوردن گلابی می پردازد و...

پانین جنگلبان مانند گراز های وحشی است. ناگهان او نزد چوب بر جنگل ظاهر می شد و او را زهره ترک می کرد و او یا باید پا به فرار می گذاشت و یا زیر ضربه های شلاق پانین مانند مار غلت می خورد...

پانین پشت سگان می دوید و شکار شبانه برایش مثل آب خوردن بود...

ترس و وحشت پانین همه جا گسترده بود و داستان هایی در باره او زبان به زبان می گشت... او حتی زنش را در جنگل کشته بود یا بهتر است بگویم اورا به دندان های تیز سگان سپرده بود...

در باره پانین جنگلبان چنین تعریف می شد...

...

گورگن ماهاری (۱۹۶۹-۱۹۰۳)

سرود دوشَبَح

اثر گورگن ماهاری

ترجمه ادیک گرمانیک

هر روز، وقتی که زنگهای نیمه شب به صدا در می آید، وقتی که کوچه ها و خیابان ها خلوت می شوند و آنگاه که ایروان پایتخت با نور چراغهایش به آغوش مورپئوس می شتابد، دو شبح همچون ستون های نورانی تا صبح در خیابانهای ایروان پرسه می زنند.

آنچنان که در خور اشباح است آنان سخن نمی گویند، آنها به آرامی از یک منطقه به منطقه دیگر، از یک محله به محله دیگر و از یک کوچه به کوچه دیگر می خرامند.

آنها گاهی یک لحظه در چهار راه ها توقف می کنند، به مجسمه داویت ساسونی می نگرند، از خیابان هکتمبریان عبور می کنند و وارد میدان لنین(جمهوری فعلی)، می شوند و مجسمه لنین را از چهار سو برآورد می کنند آنگاه وارد خیابان آبُویان می شوند.

آنها روی پل های پیروزی و هرازدان ظاهر می شوند و در خیابان کومیتاس راه می پیمایند و از گردنه کاناکر به سوی نورک سرازیر شده از بلندی نورک تصویر کامل و گسترده شبانه و درخشان ایروان مادر را می نگرند.

و آنگاه که خروس اولین آوازش را می خواند و اولین ستاره در آسمان رنگ می بازد، آنها، دو شبح نورانی ناپدید می شوند.

هر روز، آنگاه که زنگهای نیمه شب به صدا در می آیند و ایروان در خواب عمیق فرو می رود، دو شبح چون ستون های نورانی تا صبح در خیابان های خلوت ایروان به گردش در می آیند. آلکساندر تامانیان شاعر و یغیشه چارنتس معمار.

و یا برعکس؟ مگر همان نیست؟

واختانگ آنانیان (۱۹۸۰-۱۹۰۵)

آه

اثر واختانگ آنانیان

ترجمه ادیک گرمانیک

چه میوه های رنگارنگی در سواحل دریای سیاه وجود دارد...! هنگام پاییزدر خانه دایی گاسپار در سوخومی استراحت می کردیم و هر روز از نعمت میوه های خانگی صاحب خانه مهمان دوست برخوردار بودیم. باغ او در دامنه کوه قرار داشت و بالا تر از آن جنگل سبزی تا دامن ابرها دیده می شد. چه سرزمین خرم و پرطراوت و مملو از میوه است. در اینجا حتی صخره ها پوشیده ازدرختان میوه هستند. آی ! دنیای میوه.

افسوس که میوه های زیبای این سرزمین طعم و مزه میهن سوخته و لخت مرا ندارند...

- دایی گاسپار ، ناراحت نشوی ، چرا میوه های شما بی مزه اند؟
- چرا باید ناراحت شوم. آنچه که عیان است حاجت به بیان نیست، میوه های سرزمین شما مزه دیگری دارند.

کمی فکرم راحت شد. پس این یک تصور نیست بلکه واقعاً چنین است.

- آفتاب... آفتاب... اگر آفتاب ایروان این جا بود میوه های ما هم خوشمزه می شد.
- بله ، آفتاب سرچشمه رایحه و بوهایی است که ما را مست می کنند. اما آفتاب تنها دلیل است؟
- ...

در سرزمین من درختان زیر آفتاب سوزان «آه» می کشند. و این آه آنها را مجبور می کند تا مزه و طعم های شیرین در میوه هایشان گرد آید...

این است علت آن که میوه های سرزمین خشک و آفتاب مزه من شیرین و خوشمزه هستند.

آغاونی (۱۹۹۲-۱۹۱۱)

یک قطعه از :

«آواز خاموش گاوآهن»

ترجمه ادیک گرمانیک

در جهان یک موزه کوچک هست. هر بار هنگام دیدار از این موزه، خاک وطنم را احساس می کنم، روحم شاد می شود. بصورت امواج پهن می شود، در این جا تا آنجا و تا آن دنیای دور دست که داداش مکره آن را «مِر مشو داشت»(دشت موش[۱] ما) می نامید.

گاو آهنی در موزه بود که از دشت موش آمده بود و همراه خود یادگار آواز کشاورزانی که در دشت موش خاموش شدند...

من دیگر قبر داداش مکره را جستجو نمی کنم. اما هر بارکه از موزه دیدن می کنم سخنان آن جوانی را به یاد می آورم که می گفت:

«امید چنان چیزی است که بدون آن نمی توان زیست».

نمی شود پسرم. من سپاسگزارم که تو با این اندیشه با این دنیا کنار می آیی، جایی که ما هنوز آواز خاموش گاو آهن را داریم...

---

[۱] – منطقه و شهر موش در ارمنستان غربی اشغالی.

سوغومون تارونتسی (۱۹۷۱-۱۹۰۵)

همواره با تو....

ترجمه ادیک گرمانیک

گر یک لحظه، یک نگاه می بود،
جوان و سر خوش من می رفتم
جاده ای بی انتها می بود،
همراه تو، می رفتم، بی پایان.

گر یک لحظه می بود، نوازش می کردی
قلب بیچاره ام را، دلسوخته،
چون خواهری مهربان بودی،
همراه تو، می رفتم، بی پایان.

نزد من می آمدی، خندان و آوازخوانان،
چون قد و قامت جوان من،
ستاره ای می شدی با آسمان خود،
همراه تو می رفتم، بی پایان.

ویگن خچومیان (۱۹۷۵-۱۹۱۶)

در سطر پایانی رمان مریم مقدس

اثر ویگن خچومیان

ترجمه ادیک گرمانیک

... در پایان زمستان، پیرمرد که از بی خوابی خسته شده بود،کتاب دعای فرسوده و دود گرفته خود را برداشت، چراغ موشی را روشن کرد، در پایان صفحات یادداشت چند سطر اضافه کرد:

«ای خدای مهربان، خدای من، التماس می کنم، به سخنان بنده بیچاره ات گوش فرا ده، مهربان باش، هونان نقاش داماد شد، آناهیت عروس شد در همین سال...»

اما کتاب برگریزان فام...؟

این دستنویس قرن ها باقی ماند، مهر زندگی ابدی بر پیشانیش، دو چهره زیبا و زنده را چون رازی ابدی و پنهان در خود نگاه داشت.

آشوت گراشی (۱۹۷۳-۱۹۱۰)

ترجمه ادیک گرمانیک

* * *

ترا می جویم در میان گل ها
در میان خنده های پاک دختران
خانه ات بهاران بود با بالهای زمردی،
پرستویی بودی در باغستان.

ترا می جویم در میان برگها
در میان باران آسمان تابستانی،
در مسیر روزهای درخشان من
آفتابی بودی در میان خورشیدها.

تو رفتی، اینک هست تنها یادی از تو
در دشت روانم چون مه و غبار.

سرو خانزادیان (۱۹۹۸-۱۹۱۵)

کشیش حریص و زن فقیر

ترجمه ا. گرمانیک

یک کشیش حریص و پر اشتها در سر راه خود از روستا به شهر در خانه یک زن بیوه مهمان می شود. آنچه که آن زن در خانه داشت فقط ده قرص نان، تکه ای پنیر و یک کاسه ماست بود. زن این خوراکی ها را در سفره کشیش می گذارد. با این فکر که او بخشی از آنها را می خورد و بقیه را او بامدادان به بچه هایش می دهد.

خاچیک داشتنتس (۱۹۷۴-۱۹۱۰)

یک قطعه از داستان «**ندای رنجبران**»

ترجمه ادیک گرمانیک

در محله مارینه مقدس شهر موش کلاس درس زبان ارمنی برقرار بود.

ملکون آموزگار خطاب به یکی از شاگردان سیه چرده که در ردیف آخر کنار پنجره نشسته و به باغ های **زوراتاغ** خیره شده بود، گفت «ندای رنجبران» را بخواند.

شاگرد بپا خاست.

همه جفت- جفت نشسته بودند اما این یکی تنها بود زیرا همکلاسی کناریش یک سال بود که ترک تحصیل کرده و او را در آخرین نیمکت کلاس تنها گذاشته بود.

ملکون هفته ای یک بار از شاگردان می خواست الفبای ارمنی را تکرار کنند و شاگرادان باید همه الفبا را از حفظ می گفتند و با سرو صدای کارگران ساختمانی صبح هم آواز می شدند. این روش یادگیری الفبا را ملکون آموزگار بصورت شعر تدوین کرده و تصویر حروف و توالی آنها را در نظر گرفته بود تا این حروف در مغز شاگردان تصویر گردد. آنها باید چنان تلفظ می کردند که به نظر آید گویی صبح است و رنجبران با صدا زدن یکدیگر برای رفتن به دشت و مزرعه می شتابند:

-آیب، بِن، گیم

تیلیت کنم بخورم.

-چرا بخوری؟- ملکون با ابروان اخم کرده دخالت کرد و پرسید:

-با فلفل قرمز.

کلاس به سر و صدا افتاد....

هوانس شیراز (۱۹۸۴-۱۹۱۵)

ترجمه ا. گرمانیک

چند قطعه شعر مادرانه از هوانس شیراز

□

باز هم به دیدار مزار سرگشته مادرم رفتم
به شینه اش افتادم، با اشک کوکانه در آغوشش گرفتم
یک مشت مزار مادرم برخاست همچون ماسیس
تقدیس شد، مزه مقدس شیرش را احساس کردم.

□

خداوند نمی توانست حاضر باشد همه جا
پس مادران را جانشین خود برگزید
این است که هر گاه زخمی می بینید،
پیش از خدا، مادر سر می رسد.

□

آنکه نمی پرستد مادر عزیزش، نمی پرستند کوه و دشت،
و آنکه می پرستند، نه ژرف تر از من
مادر بالاتر است یا مام میهن؟
آنکه نمی پرستند قوم خویش، نمی پرستند مادرش



دستان امید برای خانه نومیدم،
دستان سیه، دستان پاک
روشنی بخش اجاق خانه ام،
دستان مادرم، دستان نورانی،
سنگ آسیای بخت خانه ام،
ای دستان آبی آسیابان،
معبد مقدس کلبه ام،
ای کندر و شمع، دستان آتشین،
من بدون شما هیچ ام،
دستان پر رایجه نان روزانه ام،
چشمه های روان خانه ام،
دستان روزه دار همیشه تشنه،
از کودکی تا کنون،
دستان نورانی راه های تارم،
مرا جریحه دار نگذارید،
ای دستان پاک مریم عذرا.



در آن دور دست، فرا سوی دشت ها،
کلبه ای است در آن دشت،
و در آن چراغی روشن

چون زندگی پر رنج،
کیست در آن کلبه، کیست؟
در آن دشت تنهایی،
آه، مادر من! غم ها در دل!
لیک هنوز هم چشم انتظارم.

□

دردم را به نسیم سپردم نگرفت
دردم را به دریا سپردم نگرفت.
دردم را به دوستم سپردم نگرفت
دردم را به معشوقم سپردم نگرفت
دردم را به سنگ سپردم نگرفت
دردم را به خواهرم سپردم نگرفت.
مادرم به جان خرید و خود مشتی خاک شد.

□

پدرم گفت: گر خوبی، بد را نبخش،
مادرم گفت: بی ایمان را تو نبخش،
گر چه وجدانت دریا شود،
زن خانه برانداز را تو نبخش.

□

آیا زیر مهتاب، همچون من،
همه فرزندان مادرشان را چون من دوست می دارند؟
و اینکه همه مادران در دنیا،
فرزند خود را اینگونه دوست می دارند؟
گر آری، پس تنها خوشبخت دنیا منم.
گر نه، تنها بدبخت دنیا نیم.

مادرم

واژه امیدمان، مادرم
معبد خانه مان، مادرم
گهواره مان، مادرم،
دژ خانه مان، مادرم،
پدر و مادرمان، مادرم،
ارباب و غلاممان، مادرم،
بی خانمان خانه مان، مادرم،
لانه شیرمان، مادرم،
خدمتگزار خانه مان، مادرم،
پادشاه خانه مان، مادرم،
بی چاره خانه مان، مادرم،
دارو و درمان مان، مادرم،
چشمه سار خانه مان، مادرم،

خواهر تشنه مان، مادرم
بی خواب خانه مان، مادرم،
خواب شیرین مان، مادرم،
چراغ خانه مان، مادرم،
آفتاب خانه مان، مادرم،

مادرم، نان مان، مادرم
خدای خانه مان، مادرم.

معجزه

خواب دیدم، در خانه می زدند،
کیست؟ گفتم از درون،
گویی پیرزنی از برون،
گفت، قربانت گردم من.

"تکه ای نان به من ده،
زنی فقیر، یتیم و بی کس ام،"
آنگاه بی درنگ رد را کشودم،
معجزه! ... مرده مادرم بود.
وحشت کردم، به آغوشش افتادم،
مادرم گفت: "منم، من،
برای آزمایش تو آمدم،

تا زندگی عوضت نکرده عزیزم.
با چهره فقیر آمدم،
تا دنیا نیز نداند،
آیا هنوز وجدانت را داری فرزندم،
یا اینکه مرده است از دیر با همچون من.

خاژاک گیولنازاریان (۱۹۸۵-۱۹۱۸)

یک قطعه از: **سخن با سگ**

ترجمه ادیک گرمانیک

کفشم را لیس نزن، بُغار، فرقی نمی کند، تو مقصری، و من به سویت دست دراز نمی کنم و پنجه ات را دراز نکن. خیلی آسان فراموش کردی. مگر برای تو فراموش کردن او چه بود. دیگران هم به تو غذا دادند، پشت پشمین ترا نوازش کردند، به پوزه سفیدت خندیدند و تو خود را خوشبخت احساس کردی، همچون ماه ها پیش، وقتی که او من و ترا تربیت می کرد با تمام نیکی های قلبی خود.کفشم را لیس نزن، من و تو از یکدیگر متفاوتیم، نسبت به هم بیگانه ایم، تو خوشبختی، خوشا بحالت، بغار، تو فراموش کردن بلد هستی....

هوانس غوکاسیان (۱۹۹۱-۱۹۱۹)

یادداشت روزانه یک کبوتر

ترجمه ادیک گرمانیک

این ها برگهای پهن درخت هستند.

سیزده برگ است. من آنها را زیر سقف لای حلبی های ناودانی پیدا کردند، زمانی که بنایان پس از بارندگی شدید مشغول تعمیر سقف و بام بودند.

آنها روی هم چیده شده بودند. و همین امر بود که توجه مرا به خود جلب نمود. من آنها را یکی یکی بررسی کردم، و ناگهان همچنین بقایای پاپیروس، حروفی روی آنها مشاهده نمودم.

شما باید سخنم را باور کنید که در دنیا هیچ باستان شناس و زبانشناس موفق شده چنین نشانه هایی را پیداکند. اینها بسیار ریز نوشته شده اند، همانند دانه های ریز برف، وقتی که به کمک زره بین به آنها نگاه کردم آثار منقار پیدا کردم.

این ها خط کبوتر بودند.

این ها یادداشت روزانه کبوتر بودند.

آواز خوان دوره گرد

ترجمه ادیک گرمانیک

اسکارون شاعر فرانسوی قرن ۱۷، شعر و موسیقی ارمنی را ستایش کرد.ه است.

لودیک نهم پادشاه فرانسوی صلیبی که از نبرد **مانسوراه** نزد خانواده و دوستانش باز گشته بود در زیر سایه یک درخت تک بیابانی نشسته بود. اشرافیون بلند پایه زنده مانده او را احاطه کرده و همچون او غمگین و آزرده بودند.

گرما بیداد می کرد، سربازان سخت زخمی شده در زیر سایه اسلحه های داغ سربازان زره پوش در حال مرگ بودند. و اما در سرزمین فرانسه شوالیه های جوان و عاشق نبرد با چشمان غبار زده به آخرین توشه آب نگاه می کردند که **کود فروا روانسی** شوالیه درباری از آن حفاظت می کرد.

آبیک آواکیان (۱۹۸۳-۱۹۱۹)

یک قطعه از داستان «**حسرت**»

ترجمه ادیک گرمانیک

روی کره خاکی شاید بدتر از دزفول شهری نیست. گویی تمام آشغال های دنیا را آورده و اینجا انبار کرده اند. کوچه ها تنگ بودند و پیچ در پیچ. مردم از این کوچه ها عبور و مرور می کردند که همچون ارواح آن دنیا بودند.

مرا برای سه روز به این شهرک فرستاده بودند. دو کامیون بار ارتشی آمریکایی «استودبکر» گم شده بود. این ها نه تنها با بار پودر لیمو گم شده بودند بلکه همراه با دوازده هزار کنسرو، هم کامیون ها گم شده بودند و هم یکی از رانندگان غیبش زده بود.

- من می دانم که از این کار سر در نمی آوری،- رئیس من سرهنگ سنکروف آمریکایی چنین گفت: مدارک مربوطه را تنظیم کنید و باز گردید. ماهشت نفر از ارتشیان خود را در اینجا داریم. فرمانده آنها سرگرد گرین بود...

هراچیا هوانیسیان (۱۹۹۷-۱۹۱۹)

روستای دور دست من

ترجمه ادیک گرمانیک

روستای دور دست من، راه من در شب،
کوزه آفتاب شکسته در رود
در تابستان سوزان سایه ای می جوید
اسب قرمزی می گردد در دشت.

در باغستان، در مزارستان،
دو گوسفند می چرند آرام
روی دیوارهای دیر می دوند،
مارمولکهای بیچاره و خداترس.

هنگام غروب باد وزیدن می گیرد،
گله ها باز می گردند با آوازی غمگین،
آسیای کهنه زیر درخت بید،

در خاطرات من در فغانند خموش.

استپان آلاجاجیان (۲۰۱۰-۱۹۲۴)

چند سطر از رمان طولانی «**نی ها هرگز خم نشدند**»

ترجمه ادیک گرمانیک

نیستان.....

بیست نفر در تپه کشته شدند.

سیمونیان جاده را بازرسی کرد و نیمه شب فرمان داد «تمام کنید» زخمی های سخت را، هنگام آتش بس در جبهه غربی جمع شوید تا وارد نیستان شویم. ادامه جنگ دیگر ممکن نبود. حتی از سوی شاکاری زور و از پشت جبهه دشمن نتوانستند حملات را دفع کنند. مانوک جاده را وارسی کرد و باز گشت.

-یکصد سلاح....

-با یک نفس به سوی نیستان بدوید....

-به پیش!

...

واغارشاک نورنتس (۱۹۷۳-۱۹۰۳)

چرخ فلک

ترجمه ادیک گرمانیک

گویی رویا است، زود گذر چون خواب،
یاد روزهای کودکیم، تنها یک مشت،
بگذار این یاد کوچک سرد و دوردست،
بال بگشاید و روزی در آوازهایم کند پرواز.

با آتش روزگار ما حیاتی دوباره یابد
که از سرمای دنیای قدیم زده یخ این گنجشک کوچکم
بگذار در آسمان بی ابر ما باز هم به پرواز در آید.
و در عمر دوم یک بار دیگر لبخند زند برایم...

لودویک دوریان (۲۰۱۰-۱۹۳۳)

شاهین دژ (آرزوابرد)

ترجمه ادیک گرمانیک

و آورند سنگهای بزرگ
سنگ هایی چون صخره
سنگ، سنگ و صخره
دژ را ساختند.
شاهین بر دژ نشست ماری در منقار،
ماری قرمز چون برقی آتشین،
شاهین تکه تکه کرد آن آتش،

و پرهایش شد قرمز چون آتش
و مردان دژ،
شعر و آواز خواندن برای شاهین،
آنگاه چکش به دست
بر بالای سنگ های صخره
کندند، نشان پیرمردی
شاهین، رعدی بر منقار.

موشغ گالشویان (۱۹۸۰-۱۹۳۳)

یک قطعه از داستان «این روزهای جدید و قدیم»

ترجمه ادیک گرمانیک

-بابا بزرگ، سال نو مبارک!

-بابا.....

بچه های خواهرم، پسر و دختر، کوچک و بزرگ، شُسته و شانه کرده، با موهای خیس وارد اتاق شدند و دور پدرم حلقه زدند.

پدرم کنار بخاری نشسته بود، دستانش را گرد زانوانش حلقه زده و با خاطرات نود ساله خود با نگاهی غبار آلود به بیرون از پنجره می نگریست. پنجره های ما رو به جنوب باز می شوند، پدرم این را بخوبی می داند، به عبارت صحیح تر، می دانست. اکنون، در این لحظه، من مطمئن نیستم پدرم بخاطر دارد

که در کجا قرار دارد؟ به کدام سو می نگرد و چه کسانی با دستانش تماس می گیرند.

بچه ها به نوبت دست راست پدر م را می فشارند.

-سال نو مبارک، بابا بزرگ. این را آرتاش می غرد.

-آشوت؟ -پدرم صدا می زند- این تویی؟

-آره بابا.- آشوت جلو می آید. –سال نو مبارک.

-آشوت، اینجا چکار می کنی؟ گوسفندها را چه کسی می برد.؟....

لئون آنانیان (۱۹۴۶-۲۰۱۳)

یک بند از شعر **"در باب کوه هایت ..."**

لئون آنانیان

ترجمه ادیک گرمانیک

ارمنستان !
با رشته کوه های استوارت
در سرمای بی امان می تازی به پیش.
به سوی کوه مادرمان آرارات
به سوی کوه های گغام
(سوان چون معبدی زمردین)
به سوی گذرگاه شوشی
که به سوی آرتساخ راه می گشاید

حال ، این چه نیرویی است در وجودت
که بند های کهن آرزوهایت را
در هم می شکند.

زورایر خالاپیان (۱۹۳۳)

یک قطعه از «**درخت توت**»

ترجمه ادیک گرمانیک

درخت توت تنومند میان دو پرچین روییده و برگهایش سایه بر حیاط ها انداخته بود. در پاییز، زمستان و بهار درخت به همه تعلق داشت. تنها در تابستان که میوه هایش می رسیدند، بحث و جدل آغاز می شد.

پنج پسر گاسپار از اول ژوئن تا اواسط ژوئیه یعنی از اولین روزهای رسیدن توت تا آخرین روزهای آن، از درخت پایین نمی آمدند. همسایه دیگر، یعنی سامسون سه دختر داشت، آنها فقط از شاخه های پایین درخت توت می خوردند. همین که تلاش می کردند از درخت بالا بروند، پسران گاسپار آنها را می زدند و پرتشان می کردند.

...

یوری ساهاکیان (۱۹۳۷)

در چشمانم بمان

ترجمه ادیک گرمانیک

در چشمانم بمان.
در دستانم بمان.

در قلبم بمان.
بمان در آوازهایم،
بمان پاک و مهربان،
بمان استوار و عاشق،
بمان در غم هایم،
نگه دار اعتقاد و عشق،
نگه دار خنده و بوسه
نگه دار شهوت و احساس،
بمان، بمان، بمان
بمان، بسیار خواهانم...

پرچ زیتونسیان (۱۹۳۸)

یک قطعه از رمان تاریخی «آرشاک دوم»

ترجمه ادیک گرمانیک

قلعه آنهوش که دژ فراموشی نیز نامیده می شود، در سرزمین خوزستان قرار دارد. در مسیر اکباتان به تیسفون. مسافران معمولاً از فاصله چند فرسخی مسیرشان را تغییر می دهند تا با آن دژ مفلوک برخورد نکنند. از دژ و نواحی اطرافش بوی مرگ می آمد. گویی کوچکترین زره حیات از این ناحیه روی برتافته بود. حتی بوته ها و خس و خاشاک بیابانی که در هر جا می توانند

برویند از این منطقه گریزان بودند. مارها، مارمولک ها و عقرب ها که در هر جایی می لولند گویی هرگز در این نواحی دیده نشده بودند. حتی یک مشت خاک نمی توانستی تا یک فرسخی آن بیابی، زیرا در چهار سو پادشاهی صخره های سوخته و سنگهای تافته برقرار بود. گویی این دژ با این صخره ها و سنگها ساخته شده و هیچ انسانی در آن شرکت نکرده بود و اینکه از همان ابتدا طبیعت در ساختن آن دست داشت. تنها افرادی که می توانستند در این دژ بمانند همانا زندانیان و نگهبانان بودند.

...

سخن پایان

من خواهم آمد

پتروس کاجبرونی
ترجمه ا. گرمانیک
(نثر مسجع)

من خواهم آمد

در انتظارم بمان محبوبم، آنگاه که همه راه بی برگشت در پیش گیرند و تو در تلخکامی هجران، غمزده اشک ریختن آرزو کنی، من خواهم آمد.

در انتظارم باش، محبوبم، آنگاه که همه پیمان شکن از برگشتن بپرهیزند و تو در خشم ناچاری سر نازنینت را به سنگ و صخره کوفتن خواهی، من خواهم آمد.

در انتظارم بمان، محبوبم، آنگاه که همه ترا فراموش کنند و نه یاری و تو غرق در نومیدی و غم، در پی آسیب به خویش، من خواهم آمد.

من می آیم تا با لبان تشنه ام اشکهایت را پاک کنم، زخمهای دردناکت را بر تن خویش گیرم، و قلب تهی از عشق شیرین ترا با عشق بی پایان و جاودانی ام مملو سازم.

من خواهم آمد.

اگر مطمئن باشم...

پتروس کاجبرونی

ترجمه ا. گرمانیک(۱۳۷۲/۴/۳۰)

اگر مطمئن باشم که پاسبان عبوس مرا با مهر و محبت دستگیر خواهد کرد، گر چه بیگناه باشم، خود را تسلیم او خواهم کرد.

اگر مطمئن باشم که قاضی عادل مرا با مهر و محبت محاکمه خواهد کرد، من بدون دفاع، خود را محکوم خواهم نمود.

اگر مطمئن باشم که زندانبان سنگدل مرا با مهر و محبت به زندان خواهد افکند، من خانه ام را رها نموده خود را به حبس خواهم سپرد.

اگر تنها با مهر و تنها با مهر و محبت رفتار کنند.

The day is cold…

Avetic Isahakian,October 4, 1892,
Trans. By Edic Baghdasarian, June 13, 1980

The day is cold, dark and sleety,
The wind rustles and whispers,
Oh my poor heart, unhappy
Sad and crying, silent , speechless.

The wind stopped with dew and beam,
The sun shone, the day glistened,
But, when will you smile again?
Oh my heart, unlucky, wounded…

***

Willow

Avetic Isahakian, 1892,
Trans. By Edic Baghdasarian, June 13, 1980

Oh, willow, my grief-comrade
The sighs of charitable land,
Cast on me, your shivering share,
And relieve my despairing heart.

Cloudless sky, lovely night,
The lights of moon and stars,
I am sorrowful, do relieve!
My gloomy and suffering heart.

***

I adore you

Avetic Isahakian,Jan. 14, 1892,
Trans. By Edic Baghdasarian, June 13, 1980

I adore you, please adore me,
My tender love, nice-looking.
My heart is a black farm, your love is a red rose,
Let it germinate over there.
My heart is night, your love is a bright star,
Let it glisten, over there…

***

To My Mother

Avetic Isahakian, 1893,
Trans. By Edic Baghdasarian, 1980

I have got away from my home,
An unlucky stranger, homeless I am,
I am separated from my dear mom,
Sad and gloomy, sleepless I am.

You! Various birds, coming from the mounts,
Oh, haven't you seen my mother?
You! gentle breezes, coming from the seas,
Haven't you brought me a message?

Birds and gentle breezes came
Touched me voicelessly and passed on,
My desirous and anxious heart
They touched in silence and passed on.

Oh, your face and sweet tongue
Have missed, my dear mom!
I wish, I wish to be dreaming
And fly to you, dear mom!

At silent night, when you're sleepy,
To embrace your soul, and kiss it,
To join your heart eagerly,
To weep and smile, dear mom!

***

Don’t Love Me

By Subat Shahaziz,June 19, 1864
Trans. By Edic Baghdasarian,1980

Don’t love me, don’t love me,
Very much, I am changed,
Take a napkin, clean your eyes,
Loving you, I cann’t.

Irrevocable, indolent days passed on,
Also passed on, shiny infancy,
Love’s dead, my heart is oppressed,
And it has no new spring.

Don’t you ever cry, my dear,
You won’t give me love again,
I have one foot in the grave,
Even though you are sacrificed.

I am like the night,
There’s whirlwind all around,
I don’t love you, I don’t love you,
I love only my homeland.

***

The Last Farewell

By Subat Shahaziz, 1865
Trans. By Edic Baghdasarian, April 5, 1980

I rode my horse, to Moscow
I chose my direction,
Even my mom's tear I didn't see,
The horse went off rapidly.

Who will wipe away, my dear mom,
Your rolling tears? I said.
"I will wait my beloved son
Until the holy day you come back".

And one after the other are passing on
Many days and many years,
My mom's tears turn into sea,
And having no lucky times.

***

Dream

By Subat Shahaziz, Jan. 2, 1864
Trans. By Edic Baghdasarian, March 26, 1980

I heard a sweet voice,
It was of my old mom,
A gleam of happiness shone.
But, alas, it was a dream.

There, a murmurous spring
Was rolling pearls,
It was as bright as crystal,
A visionary dream, it was.

And the motherly sad melody
Reminded my days of infancy,
I felt kisses of my mom,
Oh, alas, it was a dream.

She embraced me eagerly,
My very wet eyes, she wiped,
But my tears were rolling down,…
Oh, why it was a dream…?

***

فهرست کتابهای منتشر شده ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)

Էդիկ Բաղդասարյանի **(Էդ. Գերմանիկ)**Հրատարակված Հայագիտականաշխատությունները

List of Published Books of Ed. Baghdasarian on the Armenian Culture

1- History of the Armenian People, 2 volumes, Translation and Commentary notes in Persian by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 1981. Vol. 1, Vol. 2
«Հայ ժողովրդի Պատմություն», երկու հատորով, Թարգմ. Պարսկերենի էդիկ Բաղդասարյան (Գերմանիկ), Թեհրան 1981:
تاریخ ارمنستان. گروه نویسندگان ، دو جلد ، ترجمه و حواشی ادیک باغداساریان (گرمانیک)تهران ۱۳۶۰(فارسی)

2- The Luminaries of the Armenian Culture, Translation and Commentary notes in Persian by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 1982.
«Հայ մշակույթի նշանավոր գործիչները», Թարգմ. Պարսկերենի էդիկ Բաղդասարյան (Գերմանիկ), Թեհրան 1982:
نامداران فرهنگ ارمنی.گروه نویسندگان ، جلد نخست ، ترجمه و حواشی ادیک باغداساریان (گرمانیک) تهران ۱۳۶۰ (فارسی)

3- The Armenians, By. David Marshal Long and Christopher Walker, Translation and Commentary notes in Persian by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic). Tehran 1983.

«Հայերը», Դ.Մ. Լանգ, Ք. Վաքըր, Թարգման. Թարգմ. Պարսկերենի էդիկ Բաղդասարյան (Գերմանիկ), Թեհրան 1983:
ارمنیان. مارشال یانگ و کریستوفر واکر ، ترجمه و حواشی حواشی ادیک باغداساریان (گرمانیک) تهران ۱۳۶۰ (فارسی)

4-Painting Art of the Armenians in New Julfa, By Mania Ghazarian, Translation and Commentary notes in Persian by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 1985.

«Նոր Ջուղայի Գեղանկարչությունը», Մանիա Ղազարյան, Թարգմ. Պարսկերենի էդիկ Բաղդասարյան(Գերմանիկ), Թեհրան 1985:
هنر نقاشی جلفای اصفهان.مانیا قازاریان ، ترجمه و حواشی ادیک باغداساریان (گرمانیک) تهران ۱۳۶۴ (فارسی)

5-Old Pa and the Turnip. (Literature for Children) By Atabec Khenkoyan, Translation in Persian by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 1984.
«Պապն ու Շաղգամը», Ա. Խնկոյան, Թարգմ. Պարսկերենի էդիկ Բաղդասարյան (Գերմանիկ), Թեհրան, 1984
بابای پیر و شلغم. (برای کودکان) آتابک خنکویان ، ترجمه ادیک باغداساریان (گرمانیک) تهران ۱۳۶۳ (فارسی)

6- Let's Learn Armenian, By Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), in Persian and Armenian, Tehran 1984.
«Սովորենք Հայերեն», Հեղինակ՝ էդիկ Բաղդասարյան (Գերմանիկ) հայերեն-պարսկերեն, Թեհրան, 1984:
ارمنی بیاموزیم. نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، تهران ۱۳۶۳ (فارسی-ارمنی)

7-The Role of Armenians in the international trade in 17th century. By Vahan Bayburdian Translated into Persian, Tehran 1996.
Իրանահայության դերը միջազգային առեւտրում, 17-րդ դ., Հեղինակ Վահան Բայբուրդյան, Պարսկերենի թարգմանեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), Թեհրան 1996.
نقش ارمنیان ایران در تجارت بین الملل (سده ۱۷م.)تالیف واهان بایبوردیان، ترجمه ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) تهران ۱۳۷۵ (فارسی)

8- A short History of the Armenians of Tehran.By Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), In Armenian, publisher Arax Monthly, Tehran,1993.
Թեհրանահայության համառոտ պատմություն, Գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ),(Հայերեն), Հրատարակիչ՝ Արաքս ամսագիր, Թեհրան 1993:
تاریخ مختصر ارمنیان تهران. نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، ناشر ماهنامه آراکس تهران ۱۳۷۲ (ارمنی)

9- Austrian Documents on the Armenian Genocide,By Artem Ohanjanian, Translated into Persian and Edited by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 1999.
Ավստրիական փաստաթղթերը հայոց ցեղասպանության մասին, աշխատասիրեց Արտեմ Օհանջանյանը, պարսկերենի թարգմանեց եւ խմբագրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), Թեհրան 1999.
اسناد قتل عام بر اساس منابع اطریشی (فارسی) نوشته آرتم اوهانجانیان ترجمه به فارسی ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، تهران ۱۳۷۸

10-Persian-Armenian-English Conversation Guide.By Edic Baghdasarian (Ed. Germanic),Nairi Publication, Tehran 1998.

«Անգլերեն-Հայերեն-Պարսկերեն Զրուցարան, գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), Նաիրի հրատարակչություն, Թեհրան 1998:

راهنمای مکالمه ارمنی- انگلیسی، فارسی- نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ،انتشارات نائیری تهران۱۳۷۶

11-History of the Armenians in Tehran, By Edic Baghdasarian (Ed. Germanic) Apaga quarterly publication (1st), in Persian and Armenian, Tehran 2001.
Թեհրանահայ գաղութի պատմություն, գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ) (Հայերեն եւ Պարսկերեն), Ապագա հանդես, Թեհրան 2001:

تاریخ تفصیلی ارمنیان تهران(ارمنی و فارسی) ، نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، فصلنامه آپاگا تهران ۱۳۸۰

12-History of the Armenians in Tehran, By Edic Baghdasarian (Ed. Germanic) (In Armenian),Second Edition, Tehran 2002.
Թեհրանահայ գաղութի պատմություն, գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Հայերեն), Թեհրան 2002:

تاریخ ارمنیان تهران, چاپ دوم نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) (ارمنی) ، تهران ۱۳۸۰

13- History of The Armenians, By Moses Khorenatsi, 5th century's Armenian historian, Translation into Persian, Commentary Notes, Preface and Annexes by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
Մովսես Խորենացու «Պատմություն Հայոց», Պարսկերեն թարգմանություն եւ ծանոթագրությունները էդիկ Բաղդասարյանի (էդ. Գերմանիկ), Թեհրան 2002:

"تاریخ ارمنیان" موسی خورنی (فارسی)، ترجمه، حواشی و ملحقات و ضمایم و نقشه ها, ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، تهران ۱۳۸۰

14-History and Culture of the Armenians of Camara, in Armenian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
«Իրանի Քյամարա գավառի հայկական գաղթօջախի Պատմություն»,գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Հայերեն), Թեհրան 2002:

تاریخ و فرهنگ ارمنیان کمره نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) (ارمنی) ، تهران ۱۳۸۰

15-History and Culture of Camara, Central Iran, in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
« Իրանի Քյամարա գավառի Պատմությունն ու Մշակույթը», գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ),(Պարսկերեն), Թեհրան 2002:

تاریخ و فرهنگ کمره نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) (فارسی) ، تهران ۱۳۸۰

16-History of Artsakh (Nagorno Karabakh), in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
Արցախի Պատմություն, գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Պարսկերեն), Թեհրան 2002:

تاریخ مفصل آرتساخ (قره باغ) نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، (فارسی) تهران ۱۳۸۰

17-History of the Armenian Church, in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2001.
Հայ Եկեղեցու Պատմություն, գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Պարսկերեն), Թեհրան 2001:

تاریخ کلیسای ارمنی. نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ،(فارسی) تهران ۱۳۸۰

18-Shahnameh (Iranian Epical masterpiece) and the Armenians, in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
«Շահնամեն եւ Հայերը», գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Պարսկերեն), Թեհրան 2002:

شاهنامه و ارمنیان. نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، (فارسی) تهران ۱۳۸۰

19-A short glance at the history of Armenians in Iran, in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
«Համառոտ ակնարկ Իրանահայ համայնքի պատմության»,գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Պարսկերեն), Թեհրան 2002:

نگاهی به تاریخ ارمنیان ایران (فارسی) نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، تهران ۱۳۸۰

20-A short glance at the history of Armenians in Tehran, in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
«Համառոտ ակնարկ Թեհրանահայ համայնքի պատմության»,գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Պարսկերեն), Թեհրան 2001:

نگاهی به تاریخ ارمنیان تهران (فارسی) نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، تهران ۱۳۸۰

21-History of the Armenians of Iran, in Armenian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002.
«Համառոտ ակնարկ Իրանահայ համայնքի պատմության»,գրեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), (Հայերեն), Թեհրան 2002:

تاریخ مختصر ارمنیان ایران (ارمنی) نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) ، تهران ۱۳۸۰

22-Armenian Architecture, Apaga Quarterly Publication,Translated by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), in Persian, Tehran 2002.
Հայկական ճարտարապետություն, էդ. Ուտուջյան, Պարսկերենի թարգմանեց էդիկ Բաղդասարյանը (էդ. Գերմանիկ), Ապագա հանդեսի հրատարակություն, Թեհրան 2002:

معماری ارمنی. نوشته ا. اوتوجیان، ترجمه و حواشی (فارسی) ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) انتشارات فصلنامه آپاگا ۱۳۸۱ تهران. -فارسی

23-Hisory of Mathematics in Armenia, in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Ottawa, 2007
«Մաթեմատիկան Հայաստանում»(Պարսկերեն), աշխատասիրեց Էդիկ Բաղդասարյանը (Էդ. Գերմանիկ), «Լույս» հրատարակություն, Օտտավա, 2007:

تاریخ ریاضیات ارمنیان ، نگارش ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) اتاوا-کانادا (فارسی) ۱۳۸۶

24-Trial of Soghomom Tehliran, Douments on the Armenian Genocide 1862-1923, In Persian-Armenian and English, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Ottawa, 2007
«Ակնարկ Հայոց ցեղասպանության եւ Սողոմոն Թեհլիրյանի դատավարությունը», (Պարսկերեն), աշխատասիրեց Էդիկ Բաղդասարյանը (Էդ. Գերմանիկ), «Լույս» հրատարակություն, Օտտավա, 2007:

نگاهی به تاریخ نژادکشی ارمنیان و دادگاه سوغومون تهلیریان ، تالیف ادیک باغداساریان (ا.گرمانیک) اتاوا-کانادا (فارسی) ۱۳۸۶

25-Calendars of the Middle East Contries. Translated in Persian, by Edic Baghdasarian (Ed. Germanic), Tehran 2002. Toronto 2007
Միջին Արեւելյան երկրների տոմարը, Վ.Վ. Ցիբուլսկի, », (Պարսկերեն), թարգմանեց Էդիկ Բաղդասարյանը (Էդ. Գերմանիկ), «Լույս» հրատարակություն, Տորոնտո, 2007:

گاهشماری کشورهای خاورمیانه.نوشته و. تسیبولسکی، (فارسی) ترجمه ادیک باغداساریان(ا.گرمانیک) (فارسی) . تورنتو -کانادا ۱۳۸۶-فارسی

26- Պ. Քաջբերունի ,Մատյան Խոհերիս, , խմբագրություն եւ հրատարակումը Էդ. Բաղդասարյանի, հայերեն, Թեհրան 1983:
Book of Thouths, By P. Kajneruni, Edited by Edic Baghdasarian, Tehran 1983.

کتاب اندیشه ، پتروس کاجبرونی ، ویرایش ا. گرمانیک ، تهران ۱۹۸۳.ارمنی

27- Գ. Նարեկացի, Մատյան ողբերգության, պարսկ. թարգմանություն՝ Ա. Մաթյանի, Առաջաբան, խմբագր. եւ ծանոթագր. Էդիկ Բաղդասարյան:
Narekatsi, Matyan Voghberhutyan, Translated by Azad Matian, Edited and prefaced by Edic Baghdasarian (Germanic), Tehran 1986.

سوگنامه نارک ، ترجمه آزاد ماتیان ، وبرایش و مقدمه ا. گرمانیک

28- Թ. Փանոյան, Հայերեն-անգլերեն-պարսկերեն առածանի, խմբագիր՝ Էդ. Բաղդասարյան, Տորոնտո 2007:

زبانرد های ارمنی – فارسی – انگلیسی ، نگارش تامار پانوسیان ، ویرایش ا. گرمانیک – تورونتو ۱۳۸۶

29- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 1- Հայ-Իրանական ռազմաքաղաքական պատմությունը եւ Իրանահայ դաղութի առաջացումը, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 1, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۱ ، ۱۳۹۱-ارمنی

30- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 2- Իրանահայ հասարակական-տնտեսական պատմություն, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 2, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۲ ، ۱۳۹۱-ارمنی

31- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 3- Իրանահայ հասարակական-քաղաքական պատմություն- գիրք Ա, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 3, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۳ ، ۱۳۹۱-ارمنی

32- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 4- Իրանահայ հասարակական-քաղաքական պատմություն- գիրք Բ:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 4, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۴ ، ۱۳۹۱-ارمنی

33- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 5- Իրանահայ գավառների պատմություն- գիրք Ա, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 5, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۵ ، ۱۳۹۱-ارمنی

34- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 6- Իրանահայ գավառների պատմություն- գիրք Բ, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 6, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۶ ، ۱۳۹۱-ارمنی

35- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 7-

Իրանահայ մշակույթի պատմություն- գիրք Ա, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 7, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۷ ، ۱۳۹۱-ارمنی

36- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 8- Իրանահայ մշակույթի պատմություն- գիրք Բ, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 8, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۸ ، ۱۳۹۱-ارمنی

37- Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 9- Մենք եւ մեր աղբյուրները, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 9, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۹ ، ۱۳۹۱-ارمنی

38-Իրանահայ Ամբողջական Պատմություն- 10 հատորով- հատոր 10- Գիրք Ավելյաց, Տորոնտո-Երեւան-Թեհրան 2012:
A comprehensive history of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 10, Toronto 2012.

تاریخ مفصل ارمنیان ایران ، جلد ۱۰ ، -ارمنی ۱۳۹۱

39- Հայ Պետականության Պատմություն - 7 հատորով - հատոր 1 Տորոնտո, 2013
History of the Atrmenian State, 7 Volumes, Volume 1, Toronto, 2013.

تاریخ سیاسی ارمنستان ، جلد ۱ ، ۱۳۹۲-ارمنی

40- Հայ Պետականության Պատմություն - 7 հատորով - հատոր 2 Տորոնտո, 2013
History of the Atrmenian State, 7 Volumes, Volume 2, Toronto, 2013.

تاریخ سیاسی ارمنستان ، جلد ۲ ، ۱۳۹۲-ارمنی

41- Հայ Պետականության Պատմություն - 7 հատորով - հատոր 3 Տորոնտո, 2013
History of the Atrmenian State, 7 Volumes, Volume 3, Toronto, 2013.

تاریخ سیاسی ارمنستان ، جلد ۳ ، ۱۳۹۲-ارمنی

42- Հայ Պետականության Պատմություն - 7 հատորով - հատոր 4 Տորոնտո, 2013
History of the Atrmenian State, 7 Volumes, Volume 4, Toronto, 2013.

تاریخ سیاسی ارمنستان ، جلد ۴ ، ۱۳۹۲-ارمنی

43- Հայ Պետականության Պատմություն - 7 հատորով - հատոր 5 Տորոնտո, 2013
History of the Atrmenian State, 7 Volumes, Volume 5, Toronto, 2013.

تاریخ سیاسی ارمنستان ، جلد ۵ ، ۱۳۹۲

44- Հայ Պետականության Պատմություն - 7 հատորով - հատոր 6 Տորոնտո, 2013
History of the Atrmenian State, 7 Volumes, Volume 6, Toronto, 2013.

تاریخ سیاسی ارمنستان ، جلد ۶ ، ۱۳۹۲ -ارمنی

45- Հայ Պետականության Պատմություն - 7 հատորով - հատոր 7 Տորոնտո, 2013
History of the Atrmenian State, 7 Volumes, Volume 7, Toronto, 2013.

تاریخ سیاسی ارمنستان ، جلد ۷ ، ۱۳۹۲-ارمنی

46- Աղվանք,Ադրբեջան, Ծավալապաշտություն, Ոճրագործություն, Տորոնտո, 2014:
Aran,Azerbaijan, Expansionism and Crime, Toronto, 2014.

آران ، آذربایجان ، توسعه طلبی و جنایت ، تورونتو ۲۰۱۴(۱۳۹۲) فارسی

47-Հայ Գրականության Պատմություն, 3 հատորով, Հատոր 1, Տորոնտո 2014
History of the Armenian Literature, In 3 Volumes, Vol. 1, Toronto, 2014:

تاریخ ادبیات ارمنی، سه جلد، جلد ۱ ، تورونتو ۲۰۱۴ (۱۳۹۲) فارسی

48-Հայ Գրականության Պատմություն, 3 հատորով, Հատոր 2, Տորոնտո 2014
History of the Armenian Literature, In 3 Volumes, Vol. 2, Toronto, 2014:

تاریخ ادبیات ارمنی، سه جلد، جلد ۲ ، تورونتو ۲۰۱۴ (۱۳۹۲) فارسی

49-Հայ Գրականության Պատմություն, 3 հատորով, Հատոր 3, Տորոնտո 2014
History of the Armenian Literature, In 3 Volumes, Vol. 3, Toronto, 2014:

تاریخ ادبیات ارمنی، سه جلد، جلد ۳ ، تورونتو ۲۰۱۴ (۱۳۹۲) فارسی

50- Իրանահայության Պատմություն- 2 հատորով- հատոր 1- Տորոնտո-Թեհրան 2014:
History of the Armenians in Iran, 2 Volumes, Vol. 1, Toronto 2014.

تاریخ ارمنیان ایران در دو جلد ، جلد ۱ ، ۱۳۹۳-فارسی

51- Իրանահայության Պատմություն- 2 հատորով- հատոր 2- Տորոնտո-Թեհրան 2014:
History of the Armenians in Iran, 10 Volumes, Vol. 2, Toronto 2014.

تاریخ ارمنیان ایران در دو جلد ، جلد ۲ ، ۱۳۹۳-فارسی

52- Հայ-Պարսիկ Բարեկամություն,(Պարսկերեն)Տորոնտո 2013
Armenian_Iranian Friendship,oronto, 2013

نگاهی بر دوستی دیرینه ایرانیان و ارمنیان (فارسی)

53- Հայկական Հարցը – Հ. 1. Տորոնտո 2014,The Armenian Question, Vol. 1, Toronto 2014

مسئله ارمنی – جلد اول تورونتو ۲۰۱۴ (به زبان ارمنی)

54- Հայկական Հարցը – Հ. 2. Տորոնտո 2014,The Armenian Question, Vol. 2, Toronto 2014

مسئله ارمنی – جلد دوم تورونتو ۲۰۱۴ (به زبان ارمنی)

55- Շահնամեն եւ Հայկական աղբյուրները, Տորոնտո 2014 (Պարսկերեն)
Shahnameh and the Armenian Resources, Toronto, 2014.(in Persian)

شاهنامه و منابع ارمنی – – ادیک باغداساریان ، تورونتو ۲۰۱۴ (فارسی)

56- Կոմիտաս, կյանքն ու գործունեությունը, Տորոնտո, 2014,(Պարսկերեն)
Komitas, his life and works. Toronto, 2014, (In Persian)

کومیتاس ، زندگی و آثارش ، – ادیک باغداساریان تورونتو ۲۰۱۴ (فارسی)

57-Գիքորը, անգլերեն, Տորոնտո, 2014
Gikor, Transl. By Edic Baghdasarian, Toronto, 2014

گیکور ، اثر هوانس تومانیان برگردان انگلیسی ، تورونتو ، ۲۰۱۴

58-Հոդվածների ժողովածու, Հատեր Ա, Պարսկերեն
Collection of Articles, Vol. 1 Persian articles

گزیده مقاله های فارسی ادیک باغداساریان ، جلد نخست ، ، تورونتو ، ۲۰۱۴

59-Հոդվածների ժողովածու, Հատեր Բ, Պարսկերեն
Collection of Articles, Vol. 2 Persian articles

گزیده مقاله های فارسی ادیک باغداساریان ، جلد دوم ، ، تورونتو ، ۲۰۱۴

60-Հոդվածների ժողովածու, Հատեր Գ, Հայերեն
Collection of Articles, Vol. 3 Armenian articles

گزیده مقاله های ارمنی ادیک باغداساریان ، جلد سوم ، ، تورونتو ، ۲۰۱۴

61- Հայ գրականության ընտրանի (Անգլերեն եւ պարսկերեն) Տորոնտո, 2014.
An Anthology of The Armenian Literature, English and Persian, Toronto 2014.

گزیده نثر و نظم ادبیات ارمنی ، برگردان فارسی و انگلیسی – ادیک باغداساریان ،تورونتو ۲۰۱۴

62- Ակնարկ Պարսկերենի Ուղղագրության, (Պարսկերեն) Տորոնտո, 2014.
Some Notes on Persian Orthography, (in Persian) Toronto 2014.

نگاهی بر شیوه نگارش فارسی – ادیک باغداساریان ، تورونتو ۲۰۱۴

An Anthology of The Armenian Literature

English and Persian

Translated by:

Edic Baghdasarian

(Ed. Germanic)

Հայ գրականության ընտրանի

Անգլերեն եւ պարսկերեն Թարգմանությունը

Էդիկ Բաղդասարյանի

(Էդ. Գերմանիկ)

ISBN: 978-1-927860-22-9

Toronto - Canada
2014
Տորոնտո – Կանադա